

گتابخانه
سین شورای
اسلامی

كَلْبَ بَاتِ قِصَاصٍ مُدَانًا يَفْلَمْلَأْ بَاقِيَّ عَلَمَانَ

حاب بیت میدان میدان آن حیم



حال که این از باقیاند و نهاد را شناسن و قرآن مکتبه جمیع پیش از بیان سمع و فتح که برای اعراض
نهند و در این شاهد می‌شنوند زنانه و خصم کشاند بیان محظی می‌شوند و بعض
صیانت شعبیان بخت و نسبیان هوار و عسای سخت و که مارس می‌شوند بلکه در نیستان
در بیان و نفعه نایبات در وظیفه عین که مواعظی داشته باشند و **هم** ها که کان کشند
که می‌بینند که در وینا بخوبی می‌گذرد و بخوبی می‌گذرد و بخوبی می‌گذرد و لذت از آن
در خود و داشتمیدن برای شنیدن می‌گیرند افضل شروع به پیغام آنها پروردیدن شناور اما لذت
کاشی و بیلدهم که داشتند از جمیع احوالات خود می‌دانند در باب احوالات خود را می‌دانند
و در هم او را می‌دانند و پیش از هادر را بکم می‌دانند از جمیع مکالمه می‌دانند و سوالات خود
و متن اصله مقدمة آنها مخصوص احوالات احوالی هم را و مداری باب مستند می‌دانند و می‌دانند
هر کار و زن ایکه عاقی شود و مکرر شود و مکرر شود و میان علاالت که داشتند
و بخوبی که اند از کنایه ایکه داشتند می‌دانند و ایکه ایند ایکه داشتند و میان
حذف می‌دانند و افقی های ایکه **هم** از دنیا مامله و احتماله زندگی نایابی از نیافرایی
آید و فریز زندگی ایکه داشتند که زندگی نایابی ایکه داشتند و میان
که ایکه شد ایکه داشتند و میان ایکه داشتند و میان ایکه داشتند و میان
می‌دانند **هم** هکاهه و دنی
سوکه داشتند باید ایکه داشتند و دنی
و دنی و دنی و دنی و دنی و دنی و دنی و دنی و دنی و دنی و دنی و دنی و دنی و دنی و دنی
که دست داشتند ایکه داشتند او ایکه داشتند و میان ایکه داشتند و میان ایکه داشتند

و خواه پیش ایکه داشتند و میان ایکه داشتند **هم** آنست که میان ایکه داشتند
و میان ایکه داشتند و میان ایکه داشتند و میان ایکه داشتند و میان ایکه داشتند
و بعض کشانه اند و دیست زند و امقد که دنی داشتند و هنوز ایکه داشتند و بعض کشانه
که میکه خبر می‌گشانند خواه عقد بین خود که داشتند و خواه که داشتند و در زند و سرمه ایکه داشتند و ایکه
پایه داشتند و غیره داشتند و میان ایکه داشتند و میان ایکه داشتند و میان ایکه داشتند و میان ایکه
آناد است که زن ایکه داشتند عقد که داشتند و خواه داشتند و میان ایکه داشتند و میان ایکه داشتند
شد و قیمه داشتند و میان ایکه داشتند و میان ایکه داشتند و میان ایکه داشتند و میان ایکه داشتند
که میان ایکه داشتند و میان ایکه داشتند و میان ایکه داشتند و میان ایکه داشتند و میان ایکه داشتند
هم همان داشتند و میان ایکه داشتند و میان ایکه داشتند و میان ایکه داشتند و میان ایکه داشتند
بد و بادشند و ایکه داشتند و میان ایکه داشتند و میان ایکه داشتند و میان ایکه داشتند
زیارت می‌شود و ایکه داشتند و میان ایکه داشتند و میان ایکه داشتند و میان ایکه داشتند
که حق تعالی برای عذالت شد که برای حکم که داشتند و میان ایکه داشتند و میان ایکه داشتند
حد و قدر برایست و میان ایکه داشتند و میان ایکه داشتند و میان ایکه داشتند و میان ایکه داشتند
عزم بایکاه شریعت می‌گذارند و میان ایکه داشتند و میان ایکه داشتند و میان ایکه داشتند
که میان ایکه داشتند و میان ایکه داشتند و میان ایکه داشتند و میان ایکه داشتند
نمایشند و میان ایکه داشتند و میان ایکه داشتند و میان ایکه داشتند و میان ایکه داشتند
هم آنکه ایکه داشتند و میان ایکه داشتند و میان ایکه داشتند و میان ایکه داشتند
و بعض کشانه که ایکه ایکه داشتند و میان ایکه داشتند و میان ایکه داشتند و میان ایکه داشتند

شہادت

که لالش بیننا بالحال کنخوا و باعوالی و دو خواه و فضولی و بود و اکیده و بینند که لالش بین
که باشد یقین نزد من نفخ است بیننا باشی و اکیده و بینند که لالش بین
ایکیده و علی الی ای ایش و او است که ای بخت و خلاف است که لالش که لالش است
و بیده و هو و بضم کشیده طلاق احمد بینند بر ایکیده معلوم نیست که کلام که ایست بیننا باش
ذ بر ای علی ای بخت بیننا باشد و بیده شده مشتهر باشد و مکانت بینها که بینه باشد
جیوه که تو باشد و اکیده بافاله شخونه که من شهی ایش که همچنین است بیگانه
و هم بخت و بکه و که و طلاق جنکندا و داد و دید میگذرد و بضرف قندا اور اکیده بینند
از بیانه السبل علیه سید بکه بخت و اکیده ای فرینه ای خشی بینه که بکه
فرزند ناینه خشی علیه کشیده ایکیده ای درینهای در صاقب خشی همچنین است
او را نه بینند که اکیده در فریلان ای لالش که بینند ای بامداد و بایخواهی خش
ای بایضی که بینند دوست و اکیده حی ای ایه خش و او است که خش بینند
مکانی که لار خود بخیزیم بیسیمه باشد و بضم کفمان خش است بینه ای که در فری
از هر ای ایه فری ای لار ای هاعن و بکه بخت همچنین اکیده بینه دست لافت لالش خش
بینند ای ایه دو خش و بیکنند ظاهر ناینه خش باشد که بینه ای که بکه هد
که موجب تغیر و استحصاله باشد و سبیل ای که اکیده بینه ای اکیده مخفی است
ای داده بینند که لار بخیزه بیکنند بایخواهی که مصلی خانه مکانی ای کیده ای سلای خبر را
ای ایخوانی ناسفرای شار بخیزه های بیان کتاب ای کاماری نیز بیان کرد با ای کیده
ای که ای بیکه بخیزه متعذبه باشی ای خش باشیده ای فرینه شبهه ای فرینه بخیزه و ای مخفی

و بیهای بیهند و بیهند پیش تانیا ای بار بینند ای بیسیده که بیان چکنایه خانه و بیهند
که بیان کنایه خانه و بیهند
و بیهند و بیهند و بیهند و بیهند و بیهند و بیهند و بیهند و بیهند و بیهند و بیهند
کشت باشد و بینند و بیهند
میغیرند که آن خصی را بیوسد و بیهند
و بیهند و بیهند و بیهند و بیهند و بیهند و بیهند و بیهند و بیهند و بیهند و بیهند
و بیهند و بیهند و بیهند و بیهند و بیهند و بیهند و بیهند و بیهند و بیهند و بیهند
که ای ای بیهند و بیهند
هد ای ای بیهند و بیهند
هد ای ای بیهند و بیهند
هد ای ای بیهند و بیهند
هد ای ای بیهند و بیهند
و بیهند و بیهند و بیهند و بیهند و بیهند و بیهند و بیهند و بیهند و بیهند و بیهند
و بیهند و بیهند و بیهند و بیهند و بیهند و بیهند و بیهند و بیهند و بیهند و بیهند
و بیهند و بیهند و بیهند و بیهند و بیهند و بیهند و بیهند و بیهند و بیهند و بیهند
در کام میخواهند که ای ای بیهند و بیهند و بیهند و بیهند و بیهند و بیهند و بیهند
او را سکار میکنند و ای ای بیهند و بیهند و بیهند و بیهند و بیهند و بیهند و بیهند
این ای ای میخواهند و ای ای میکنند و ای ای میخواهند و بیهند و بیهند و بیهند و بیهند
خواهند و ای ای میکنند و بیهند
بیهند و بیهند
و بیهند و بیهند و بیهند و بیهند و بیهند و بیهند و بیهند و بیهند و بیهند و بیهند
مثل ای ای کیده تند ناینه بیهند و بیهند

می توانند هنر را که از خود را خفت چاند زیر و آنچه بقایانه در زمان از نظر ملک شنید باشد
را احمد نمایند میگویند و امام شریعت افراطی نمایند **در مقدمه اخلاق** است **ادامه اخلاق** است
اخلاق هست از آن زمان است که اخلاق خوشبختی است که باشد خوب و دشواز از آن باشد و خوب نباشد
باشد هست از آن زمان است که اخلاق خوشبختی است که باشد خوب و دشواز از آن باشد و خوب نباشد
باشد هست از آن زمان است که اخلاق خوشبختی است که باشد خوب و دشواز از آن باشد و خوب نباشد
مقدار و درست اخلاق است که از اخلاق را ساخت از اخلاق است که از اخلاق را ساخت از اخلاق است
که از اخلاق را ساخت که از اخلاق را ساخت از اخلاق را ساخت که از اخلاق را ساخت از اخلاق است
حد از هر یوسف ا Capacite مشوده در اخلاق را ساخت که اخلاق هست از آن که باشد خوب و دشواز از آن که باشد
بله از اخلاق اخلاق که از اخلاق است که از اخلاق است که از اخلاق است که از اخلاق است
اگر هر یوسف اخلاق را ساخت از اخلاق را ساخت از اخلاق را ساخت از اخلاق را ساخت از اخلاق است
باشد و در این اخلاق را ساخت از اخلاق را ساخت که در این اخلاق هست از آن که باشد خوب و دشواز از آن
که در این اخلاق را ساخت از اخلاق را ساخت از اخلاق را ساخت از اخلاق را ساخت از اخلاق است
خوشبختی از اخلاق اخلاق را ساخت از اخلاق را ساخت از اخلاق را ساخت از اخلاق را ساخت از اخلاق است
ذینشانند که و هر یوسف از این اخلاق را ساخت از اخلاق را ساخت از اخلاق را ساخت از اخلاق را ساخت
ثابت میشود بدلیل اینکه عادل باشد و این اخلاق را آن خصیص است باشد اخلاق را ساخت از اخلاق را ساخت
حد این اخلاق را ساخت از اخلاق است
ولذا میتوان اخلاق را ساخت از اخلاق را ساخت از اخلاق را ساخت از اخلاق را ساخت از اخلاق را ساخت
اگرچه این اخلاق را ساخت از اخلاق را ساخت از اخلاق را ساخت از اخلاق را ساخت از اخلاق را ساخت
اعلام خود را با این خود اخلاق را ساخت از اخلاق را ساخت از اخلاق را ساخت از اخلاق را ساخت
در حده خود را

استخنا پایشند مانع نظره بفروک که اهان اعلان نمکند و با آنکه باید هسته از خلاصه دادارها
حول تقویت قدرت شنام از بدبندی نهضوی مبنای این راه در تقدیر علوفه متفق نمکند که همان موضعه
گفتگو از امورهای خود و خواسته اعلام نمایند و در میانه این اتفاق کلیه کوششات خود را
بر میز که هر کوچه بدبندی معاشران آنها را کرد و درین خواسته بسیار بینهاده درین خلاصه
پر ظاهر که مایند بدان اثاث ایجاد را باید این خواسته دهد ایشان دهید ایشان سخن رسید و مدعی
ایشان بکوئیت درین اجابت خالمه کنند ایشان این مدنیات نکنند و اسکونه دیو اسلام و زنایم
از اشاره خود را نشانه ایشان بخواهی ایشان بادلکه نمجه و هنر نکنند و هنر ایشان را نمایند
و در هیاتهای مختلفه از این شما بدبندی که بدبندی این خواسته داشته باشی ایشان را واقعه بسته بدان
نهشون **وهم** در شکل بدبندی شنام همه نهضوی و خشنام و ایشانه شنام است طبقه ایشان هم در خلاصه دادار
دهند و با این وعای ایشان را بدبندی کن ایشان غافل نمایند و بدبندی خوبی نیست
و همچوی ایشان که در نکام اسلام آزاد شرط بذلت ایشان خواهی بیان اهانت ایشان را جزو نزد
بعض کشند ایشان هم ایشان هم نهضوی ایشان دادار ایشان را تراست و دختر که نهضوی ایشان است
کوشش ایشان هم ایشان هم عاقله ایشان را دسته ایشان باشد و عقوق و دوزه از زن ایشان که داده ایشان
کوئیده باده و ایشان را باید بخواهی ایشان را که بخلاف ایشان نکنند و بینهاده نشانه ایشان را ایشان نهضوی نکنند
غیره و سیکل ایشان را فرامانی خواهی داشت ایشان را که ایشان عاقله ایشان را داده ایشان را که ایشان را که ایشان
باشد بکوئیده ایشان را ایشان را که ایشان را داده ایشان را که ایشان را داده ایشان را که ایشان را داده ایشان
منزدند ایشان را داده ایشان را نشانه ایشان را داده ایشان را عصمه ایشان را داده ایشان را عصمه ایشان را
که ایشان را داده ایشان را نشانه ایشان را داده ایشان را عصمه ایشان را داده ایشان را عصمه ایشان را

شب و سایه ها کوست است کسی که چنین از مستکننها را مانع نمایند مانند اینها
و بونه خواه از بجهل آنها که نکنم و خواه از بجهل باز نه و خواه از بجهل باز خواه
آن شکن خواه از خواه هم بسیار شکن را مستکن و عقل را باشکن کند اگرچه بکف از این
محبته با مجموعی بخود که در آن طاهر که باشند همچند پنهان شده باشد و مستکن باشند
و خود را اینها با برق و عقل و علم بخود و قدرم اگرچه وجه خداها بمناسبت خود و پیشین
باشد امید و شایعه اکنونکه خوشیدن باشند غلیان که تقدیم باشد و دو ناشائمه خود باشد
پس طبعه کو تهدید اجیتیم و با پیش خود رسیده خواه و مویی که بخوبی شد و دلنش
نیزه و مستکنند باشند ولایت طاشر خلاطه بعد است فای سعدی هاشم دو معاشر
نایاب عصی و عدو بدبندید افراد را بر من هم بدد بجهل قدر از اکتفا کی دنیا در و بخراحت
دنیان نایاب بجهل و عدو هم داشت اگرچه شرکت اندان را نایاب خواه زد
و خواه زنیت باشد و خواه آنرا و امیرخواران را اعتقاد آنست که نیزه ای از عیان بند
نیزه ای از اندان و خالک از قفقی نیزه و در نیزه سیم با همراهان اولیا مستکنند که از در آن
ساقعه نایاب شده باشند که کی اوسه هاست مده که اوسه را بخود بکنی شهاد
ده که که اوسه را بکنی که من هم داشت که نایاب است بیش و بقدر می بند او را اوسه بخود بکن
ما ای اسلام ما ای نیزه و می خواهیم که ای اسلام بمنی بند و ای نیزه که ای اسلام بمنی بند
و بجهل که نیزه ای اسلام نایاب است ای اسلام بمنی بند و ای نیزه که ای اسلام نایاب
و کل کی اوسه بخود بشد و علاوه از این دلایل دلایل دیگری نیزه ای اسلام نایاب و قدری نیزه بند
اد را ایکنند نایاب نه همچنان اما اکی است کننها را دیگر فخر از نیزه را مانند بمنه آشنا

یا فریضه و حلول داشدار اینستند بلکه خدای تقدیر نیز آنکه جمیعت اهلها اجماع شده است
اتفاقاً درین اسلام بیت زیر را میتوان صلح آن ماضی هفیمان اینها را ملاعنه کردند و آن
بیت مذکور است که این ماضی هفیمان به عقیل فیلاند و احمد بن علی بن عکنده بقیه میکنند پا
چهارم دویان سفره سخاوت است آنکه بیان فیلاند اگر باشد اگر نباشد مطالعه و زدن شرط دارد است
و دویان سفره سخاوت است آنکه بیان فیلاند اگر باشد اگر نباشد مطالعه و زدن شرط دارد
که درست را بخوبی دارا نداشید و بقیه میکنند لعنت عاقوق و لعنت عقبیت فایل شرط
که درست را بخوبی دارا نداشید و بقیه میکنند لعنت عاقوق و لعنت عقبیت فایل شرط
سر اکنث از طرف ایشان که خود جایی شروع و در ترتیب پیشینی با ایشان مجهرا اکنث را پید
و دویان سفره ششم از چهار اکنث ایشان میگیرند و شرط داد بالغ و بپرایق ایشان دویان عقیل میکند
و درست همینه با ایشان اکنث ایشان میگیرند و دویان بیمه ایشان میگیرند و دویان که بخوبی سیم
و دویان دیگر که باید این طبق ایشان میگیرند و دویان باشد **پنجم** فعل است پس ایشان دویان و دو
دویان که مزد ایشان را میکنند و آنکه عاقلاً عقولی کند و بعد اینان میگیرند و همچو
آئست که درست هفتم غیشود **ششم** آنکه ایشان هفتم فعل است باشد مثل آنکه کان کند
که درست هشتم بود و در عصمه شوکه مالکی بکار بود و باید ایشان مال است که بعدهار بقدر
خود و اکنث با ازدواج خود و در عصمه شوکه مالکی بکار بود و باید ایشان مال است که بعدهار بقدر
آنکه شرکت ایشان مال نداشت باشد بنابراین عقوبات اصحاب مثل آنکه ایشان هفتم که جایز است که جایز
که عاقلاً این باید از عذرخواهی که ایشان ایشان را که قدر ایشان بیشتر نباشد باشد
فرمایند ایشان را که عاقلاً از حقه که خود دقتی فیض ایشان را باشد و میکند

اکنہ و بکشید یا پراند و بیرون یا بینت کرد غیرہ یعنی بده کر بیرون برو **حقیقت الکلاد**
بپر رامیں ملے نہ اشکدا کیپر عالم فریندا بیز دو دوست شرط فریند و موافق شور ہوئے
بپر استاحب اپر رہیں بالا بعید دفعہ عالم در بیز کمکر دما دہاند **فہم** اک بیٹھا
بیند و پر اک خلائیہ اذکر فہر والٹ بالہنڈ بادستا شرط بیا بدھکم دز بیان دو جھٹ
بیوار از خواه لندن **اندھن فلم** ماجھ جل بناشید کیہ لام کم مالا اور ایڈر د
با غلامی کر دیاں غفت کھارا شد ان حالات غفتہ بیز دو دوست شرط فریند کھشیدن علی **سانت**
زمریں بالک پیٹھیں سد اک توکھی همان بیاند نہیا بوقایہ عالم اک تکشیدن کلاریٹ
سوت تیت کہ مالا ایا بیان بیکھڑے باشد فایلان از جنہ بیانشیدن
اوشنیدن را بک ایند پار لیکن تند بدارند مت از امیند ازکلہ ما کم بیتم ست
بقدیصاب فلموچہ باش جامعہ عالم اچانچہ مدنکو بخاہشید اک لاما جملہ فلمکنہ طلب
مالا فلمکنہ اوکنیدن کہ ماجھ جل بیان دو دوست شرط فریند یا مالا بکارہ مان دوست بیمیدن بکنیدن
بیکان انکہ ثابت کند فہر پس پس معما قظمیدن و دکی بیان فلمونتا بتکر کند دز دن فتح
حکایت پیغمشد دارا فائنا غیکنہ بیان شہو خلاصت کہ ایسا شاستکہ مجھے
را کی فرمیتی ہو آوردہ کہ مکنہ ایک مکنہ ایک مکنہ صدمہ عالم عقباس پیغمد اور دوست شرط فتح
و پیغمشت ایک کار دن بقیہ لعل بقیہ ثواب نہیکی بقیہ ثواب باشید کوئی دل فتح
واں قیام غیریت فائنا کھنڈن کی بقیہ ثواب نہیکی بقیہ ثواب باشید میں عالم ایسٹ کل دینجے
میراند **دیضا** فلم استعدیں آئی خل دلست عالم فہر میان عالم ایسٹ کل دینجے
پیغ جیاں یا اسری، تام جھاوار ایک دینجے ضربہ ایک سعما میان ایک میں باجیہ عالمیں
ضیاء

اکنون الی درست که مجده باشد که معاشر فستکلار قسم مال را در این حوزه میگذرانند
اکنون بر این شرایط در صندوق باشند و قابل زنگ باشند با اسباب و طبله های خود و نه باشد که در توش
بنقلی از اکنون بسته باشدند با این شرایط از این داده کار کنند و شنیده و شنیده باشند که اکنون با این طبله های
دشمن که نه باشند همچو اکنون بخواهد از این طبله های که همچو که از این طبله بدر زند
که غیر از این طبله بخواهد رفته باشند که از این طبله بدر زند از این طبله بخواهد
که اکنون باشند که از این طبله خاص باشند و خاص باشند و دسترنامه های این طبله های
دسترنامه های و قله ای که سعی می کنند از این طبله باشند با این طبله باشند از این طبله
و بنابر همچو قله ای که همچو این طبله باشند و دسترنامه های این طبله باشند
دسترنامه های تدبیک هایی و سجرا برای این طبله خاص که می کند که اکنون باشند که این طبله خاص باشند
با آنچه این طبله خاص باشند در عالم که می باشند طبله خاص این طبله ای از این طبله خاص باشند
از این طبله خاص که درست را می بینند لبکه ای از این طبله خاص باشند و دسترنامه های این طبله خاص باشند
با این طبله خاص که درست را می بینند لبکه ای از این طبله خاص باشند و دسترنامه های این طبله خاص باشند
با این طبله خاص که درست را می بینند لبکه ای از این طبله خاص باشند و دسترنامه های این طبله خاص باشند
و دسترنامه های این طبله خاص باشند و دسترنامه های این طبله خاص باشند و دسترنامه های این طبله خاص باشند
دسترنامه های این طبله خاص باشند و دسترنامه های این طبله خاص باشند و دسترنامه های این طبله خاص باشند
با کجا وان با افضل بدبند باشند که همچو این طبله خاص باشند و دسترنامه های این طبله خاص باشند
او ریس پر که دیگر در این طبله خاص باشند و دسترنامه های این طبله خاص باشند و دسترنامه های این طبله خاص باشند
شکستنی دوست ای ای دسترنامه های این طبله خاص باشند و دسترنامه های این طبله خاص باشند و دسترنامه های این طبله خاص باشند
و اکنون شکستنی در در بعد مالی شرایط خوش و خوب است و بقیه ای این طبله خاص باشند و دسترنامه های این طبله خاص باشند
و پیش از دسترنامه های این طبله خاص باشند که همچو این طبله خاص باشند و دسترنامه های این طبله خاص باشند

زمه الله عليهما پیغمبر و مولانا کهندان و قیار او روی تراست و در حدیث مجمع از خصوصیات
جعفر خدا مملوک است که از خیرت پر میگردید که در عالم میگردید که در عالم میگردید
دندر این دندر که در بین دنیا و پس از دنیا، که در عالم میگردید که در بین دنیا
که در عالم میگردید که در بین دنیا و پس از دنیا به قیمت که باشد پر میگردید که از خیرت
دنیا بین دنیا ایام ساره ببلطفه میگردید او در این خدای از خیرت به است و بعد از خیرت به است
حیرت خود که که بدمخان میگردید که بخوبیه باشد و بعد از خیرت به است
سازی برای مظلوم میگشید از خیرت دست آوردست و دست از خیرت میگشید از خیرت
لکه از خیرت باشد دست بدهیه ایشانه ایشانه که در میباشد دست ایشانه ایشانه
حد زدیت هر کام از خیرت دست ایشانه ایشانه ایشانه ایشانه ایشانه ایشانه ایشانه
لواپر و هد و ای نافرسته باشد مثل باقی ای
اعدا از خیرت که مصلی بکف است از خیرت دست بدهیه ایشانه ایشانه ایشانه
بیان ای
ماک بعذاب بین دندر دست در چشم دندر که دندر که دندر که دندر که دندر که دندر
دیاشنده ای
فاکه نهیم در دندر که دندر
دندر دندر دندر دندر دندر دندر دندر دندر دندر دندر دندر دندر دندر دندر دندر دندر
دست راست لپه نهدیم تما جنیه مکله مکله مکله مکله مکله مکله مکله مکله مکله
که دندر دندر

درود

ذمی بیده شفیع باشد در بیرون خلاد است بعده کفملان دست چیز را پیش بگیر
کفملان باید بیشتر بین دندر
شوند که غالباً از اشغال ایستادند اند که دندر دندر دندر دندر دندر دندر دندر دندر
که دست باستند نایم بین دندر
میتوان که دندر
که دندر
میتوان که دندر
که دندر
شل باشد نایم خلافت اند جنادی که دست شل باشد نایم ای
بعض که دندر
دست چیز را با و بین دندر
دیاشنده ای
دان ای
بد و کواهی ای
دنبای رشوه ای
ای
دشکنی باشد بخشش اعیان بیناره همین بین عالم زندگانی ای ای ای ای ای ای ای ای ای
که آی ای
دریا به بقیه اکام است دریا جنده طلب است در که کنون در زمکنی طلاق ای ای ای ای
باشد کفر و از زیسته باشد چنین است اند که دست علیت باشد میباشد با عصمهان را دست

پند نهاده باشد اکنون بقدر تفاوت جو شده و دندانهای است دست بر
سینه هم و آنچه نباید بکند بیشتر بیکند اکنون درینجا اول تضابت شده است درین بهای
دیگر سترل پیده نه بینه کنم از تفاوت بین اکنون دندانهای است مطالعه دست بر
می بینند و آنچه دارد نبنت فهم که خاست دسترن لب پیده نه بینه کنم بین این اتفاق باشد
اکنون سترل پیده نه مطالعه اکنون بینه باشد و خواهد بود و خواهد بود تضابت باشد و خواهد
مکن اند مکن باش که خاست دسترن می بینند عاشق قبول می گویی است **دسترن** اکنون
بدوز داک بالغ خاست اند مکن دندانهای اند دسترن را غیره نه داک بالغ خاست اکنون طفل می باشد
که بینه
وقتی تپه ریشه هست دسترن می بینند و داک از این دندانهای خاست که بینه است خان از هنوز نه
بلکه در این نکته مدار دندانهای که از طفوله بینه بینه بینه بینه بینه بینه بینه
بالغ از این دندانهای می بینند باز دسترن را بینه بینه بینه بینه بینه بینه
که از عرضی دید نه بینه بینه اکنون که مطالعه اند کما که بینه بینه بینه بینه
ما کاز عرضی همانچنان بینه
باشد اکنون اند دندانهای خاست دسترن را بینه بینه داک از بینه بینه بینه بینه
غیر این دندانهای و عیناً اکنون که مطالعه اند که مطالعه اند دندانهای خاست دسترن
بلکه تغیر بیکند که کچه بینه بینه بینه بینه بینه بینه بینه بینه
هست این اند دندانهای قطبی دسترن که مطالعه اند که مطالعه اند دندانهای خاست دسترن
که بینه بینه

三

زوج که بکار چنین میکند و از این هر کار کار را که است بجهت پیشنهاد آن سه
کارها پس بگیرد که اینها اصل اطمینان و ابیض خوبی دارند و همینها پس از تقدیم میکنند و میتوانند با این پیشنهاد
با نجاعاتی پیشنهاد میکنند اما تاکه اجره همچنان که قدر میکشد با افزایش و مدد آن میتوانند این
که تغییر است لسته ای است صیانت میکنند و بعد از آن میتوانند این را که میتوانند کرد که
چنان قابل توجه و غریب نیست و اگر کارکنند میتوانند با شرطی که این را ایجاد نمایند
چنانچه این پیشنهاد میتوانند که در اکتفو نشانند این را عصدا برداشند و میتوانند بعده که میتوانند
میتوانند خوبی و قدر میکنند این را عصدا برداشند و میتوانند با این پیشنهاد را ایجاد نمایند
میتوانند خوبی در احکام است دیدارهای میتوانند است آنکه میتوانند این را ایجاد نمایند
و زیرینا بعید ندانند پس از این را بفرمایند و غلبه میکنند ای پیشنهاد ای اینکه باشد
و اگر میکشد و غیره میکند ای پیشنهاد باشد و غلبه باشد و میکند و غلبه میکند که کار
سازان سه میخواهند قصد دید و میکنند که این را خواهند داشت و میخواهند که باشد و میکند که
و خواهند داشت و میخواهند که باشد و میخواهند که باشد و میخواهند که باشد و میخواهند
سرانه نیز در حالت میخواهند که میخواهند که میخواهند و میخواهند و میخواهند
اگر و میخواهند میخواهند و میخواهند و میخواهند و میخواهند و میخواهند
عامل کی که میخواهند و میخواهند و میخواهند و میخواهند و میخواهند و میخواهند
میخواهند و میخواهند و میخواهند و میخواهند و میخواهند و میخواهند و میخواهند
که میخواهند و میخواهند و میخواهند و میخواهند و میخواهند و میخواهند و میخواهند
که میخواهند و میخواهند و میخواهند و میخواهند و میخواهند و میخواهند و میخواهند
که میخواهند و میخواهند و میخواهند و میخواهند و میخواهند و میخواهند و میخواهند

فنهادت باشد و بجهتی که اندک کم باشد که کم از این بسیار است که ضعیف باشد که از
از محل این قدر خوب فرستاده باشند که این رخواط با این دلیل میباشد که اینها
اچنایی از این اندکی نظر باشد که در اینجا رخواط را که هفتی را که کسی به سیاره
دانست این که نهاده شده است بعد اینجا آنرا از اینجا طرف که نهاده شده باشد
درین این این که نهاده شده باشد که در اینجا رخواط را از اینجا نهاده شده باشد
درین از این رخواط در حداکثر شماره از اینجا درین که خانه ای این و بقیه علاوه بر اینها مال
میباشد که میباشد دارد و اگر ماجمله اینها مجاز باشد میتواند خود را ایجاد نهاده باشد
و عرض نهاده خوب نه محبوب باشد این اشتباخت را که طبله ای اینها باشد و اینها غیره باشد اشتباخت
جز ای اشتباخت اندک و بایان ای اشتباخت که میباشد که اینها اندک اندک باعث هلاکت
که باعده از هلاکت اینها باید اینها را که میباشد که اینها اندک باعث هلاکت
بازن او باید اینها را که میباشد که اینها اندک باعث هلاکت باشد که اینها اندک باعث هلاکت
باشند اینها اندک باعث هلاکت باشند و اینها اندک باعث هلاکت باشند که اینها اندک
و اکنون هلاکت باشند دیگر اینها اندک باعث هلاکت باشند و اینها اندک باعث هلاکت
من اتفاق نمیماند باجایت که اینها اندک باعث هلاکت باشند و اینها اندک باعث هلاکت
ز برادر و خواهر ای اشتباخت شود و هر است ای اینها اندک باعث هلاکت باشند و اینها اندک
شود و خواب شهدیداره درین اینها اندک باعث هلاکت باشند و اینها اندک باعث هلاکت

ج

14

حال او ایشکند و همین که تقدیر شد باز هم سه دوسته دنات میدانند و عالم زیارت
آن داشتند و میکنند و غلافت که آن امیران خود و خداوندان را باشند و قدر هست که نایابی
گفتند این غلابت بیست و هیج نموده همچنان خاص دلیل اکثر چشمیں علاوه اعتقاد آنست
که توپیاش نهمان غلابت پس از کسر برای تواند اعظم طور نشود یا گفتن باش که توپیان او را
کشت و قدم کرد عیادات و عقایل انتشار صعوبت اعذاب آنچنانچه باید و لیکن آن
که توپیانه که فرانس از اینها فرست با و بیکار و دشمنی از ملاک عیش و سیه و دیگر دیگر
میتوانند اکثریه لئند تعبیه اش را بقیه میکنند و آنچه تکند از ایشکند و در مدتی فرمودند
مودت غلافت بغير کشانه اتفاق دارد که کوکای این دیده کند که این بنا شده و باجه لفظ موقوف
در اینی که شرط نمود اور اخلاقی فرموده میکند بدور و زنجی هام میکنند و باشد که اکی از اشیوه
عمر از شر شد و باشد سوی این از ایشیه که ادعا کنند و میگویند شود و منیزه
سیم یا چهام علی المذاق ایشکند و قدمی اش را بقیه بکشند و کشند و نه اقام است بلای ایش
ایام و بیکار قدمی ایشکند هر کس بشنید و میتواند کشند ایه قول خلیله شنید است لاما ایکس پیش
ایام ایسا یا امام علی ایشکند کنم که داده است و ای اغتر ایشکند و بیرون بیشکند اور ای
زیل کمان و بجلیل لفظ ایشکند ایشکند که است کمی رخصت ایام و ای ایشکند است بیکار
سیما کام است **اکی** توفیق نمایی که کسی کند بقرار نموده شد و هم رسانید که مسلمان خانه
خرد و خوارج باشد و خواهی داشت که ما بعد بعید از هر دوی تقدیر باشند و در عالم خارج ایام
فرزندی دلبر سه موقوف میگویند که کسی کند بدارند و کسی مسلمانی بکل ایشان را بکشند اراده
عمر نیز کشند و غلافت که ای ایشکند که ای ایشکند و ای ایشکند و ای ایشکند که ایشان را کشند

علم علما و شیک را است که که نرمی بخشد و بلبند و دید خی که در آن مصلحت خواشید داشتم
بعد نداشتن این اتفاق سبب خود گشت که سک و حکم و خود و میثاق الجلد و محنت تکلیف
مادر و فخر و خدا و دختر برای خود خواه و تهدیان یکدیگر از دنی و خواهند بارز شد و
بعد سه هزار کدام و ماله کدام بود بجای سبیک که محلات آن باشد و هفت قتل عویش بنا خواهد
بجمع بودت خوش و مناسیب سبب و بجان سلام که دنی و بجان شیک با پدر و مادر دیده
و بعدی عقیم ایشان و غیر بودت و میزان عی الجلد و مشترع بودن پس و درستی فی الجلد و صاف
او بود که در دری اسلام میریت شوی و فانمه که هر کس که در آن اراضی بلا اسلام باشد و با دیر
نهیان و لذات که داشت هر عیادت کشک که ای اکار یکی از آنها که نمی بدانست ^{دیگر} در امام
و بد و احکام آنها است ^{اما} احکام عیادت یا زمانست باید و دیگر یا این فقریت یا این ملی
او زمانی خواه مسلمان را زده باشد و خواه بعد از کفر مسلمان شد و باشد هر دویان علم
آفت که بعد اینکشند بلکه او را صیغه نوبه میکنند تا که قبکه آن و قبول میکنند و اکنون
قویه نکند اور این جنس میکنند و مداد فات نماز ها میزند که این بینکند و اداره میبندند
تابیه و مدد و حجه ^{صیغه از خضرت معاشر} منع گشت که نکند که گردش شدو را میکنند و بعد
عینه چاپند و از خدمت شدید و از خود عذی فاش نمایند فی افق دریا و مید هند که نمی خواهند وجا
در مسکن که اور این بیسند و از وابع غانمها از این مسند و در راه راه میگردند
شنا است که اول احمد صدید میکنند و در زمانه کار بروانسته میکنند ^{دیگر} مکریه دیت
که میگفت شود و بر قدر اصله باشد یعنی کی از پدر و مادر او و اهله هنام بینن نظره او مثل
باشد عاید را زدن خطر میگیرند و همچنان آتشکه که عیوب کش فویت از حقیقت بینی و بصر

دیگر گفته شده که این دو دین میتوانند که درین میان مسلمانات باشد و نه
و بعد از بازگشاد ایشان را تکمیل سلام میکنند اگر بخلاف اسلام بگذرد میکنند **دیگر** ایشان
در حال خوبیست همچنانجیه و در عین آنکه اخبار از من مادر نداشت باشد فیض علیهم السلام
که شرکت کرد پس از همه قدر بر زیاده من جایز است با این ایشان را در جهان که معرفت عالی است
باشد اما و میتواند واکر در حال است زیرا بگذارد این مردان علاوه بر اینکه غیر و مخصوص
تلخ گفته اند که قل این ایل است که باشد و یعنی گفته اند همکنی به دارد **پس** نایاب همچشم داشتند
از این ایلها همچو که امام دارد **چهل** هزار زن و مرد سوی عالم این میداره که در عده تقریبی که دارد
وقایع شرعاً خواسته است که در تعلیم فقه و حدیث و حدیث علماء ایشان را در فرقه عیالی و عده
میلادیست که فیض از این مداراً فلیکه از این زنان را که خواهند انسونه شد جهادیست و ایل ایاضی
بطلاقه خود میکشد که باید فرازه جیب بگذارند این یعنی شوهر زنی که میتواند تا زمانی که میتواند
خانه شوهر خود را سوتی را این معاونه میکند که میکند که اگر این باید از این طبقه باشد و بیش
از ایصالات باشد و در این ایل عده بیرون این ایل ایاضی را دارند همچند خواهد بود با این مسلم
نیست که با هر دوست خانه علی فوجیمی ایل نهاد که دارد **پنج** که نیازش را بیمه خواهد و سال
با این خدمت هر یکی از این مصادر میتوان از این ایل را چهار هزار نیاز داشت هر کس که نیاز داشته او را لکه
اگر خدمت هر یکی از این دو دین میتواند خود باید این نیاز است باشد و در این ایل ایاضی میباشد
علم ایاضی و در عین همچو معنی هادیسته است که خدمت را بخواهد ایل ایاضی را در که درین
دو دین از میادن میگذرد که ایشان را باید بخواهند و میتوانند میتوانند میتوانند
بیشتر از هر یکی ایل ایاضی را ایشان را میتوانند بخواهند و میتوانند میتوانند میتوانند
بیشتر از هر یکی ایل ایاضی را ایشان را میتوانند بخواهند و میتوانند میتوانند میتوانند

میتواند میتواند باید مطلب خواهد خوب است نه خود بدهان که مفهومی باشند و اینها
میتوانند میتوانند و دیگر از اقسام سمعی شعره اند که اینها را در شعر و فایل ایجاد کردند و اینها
آنچه میتوانند میتوانند و دیگر از اقسام سمعی شعره اند که اینها را در شعر و فایل ایجاد کردند و اینها
با استفاده از متن اینها که در مقالات ساخته شده و مطلب اینها را شناسید و باید مطلب که با اینها میتوانند
میتوانند و دیگر از اقسام سمعی شعره اند که اینها را در شعر و فایل ایجاد کردند و اینها
در اینجا اینها میتوانند باید داشته باشند و دیگر اینها را در شعر و فایل ایجاد کردند و اینها
داده اند و باعفای اینها میتوانند داده اند و باعفای اینها میتوانند داده اند که میتوانند اینها
پایانیان اینها میتوانند و باعفای اینها میتوانند باید اینها را در شعر و فایل ایجاد کردند و اینها
میتوانند اینها میتوانند اینها را در شعر و فایل ایجاد کردند و اینها را در شعر و فایل ایجاد کردند
بد و از اینها یا کوچک میتوانند که بزرگی اینها را در شعر و فایل ایجاد کردند و اینها را در شعر و فایل ایجاد کردند
داخل اینها میتوانند و باعفای اینها میتوانند اینها را در شعر و فایل ایجاد کردند و اینها را در شعر و فایل ایجاد کردند
خانه ایانها میتوانند و باعفای اینها میتوانند اینها را در شعر و فایل ایجاد کردند و اینها را در شعر و فایل ایجاد کردند
ماشیت شعبده ایانها میتوانند و باعفای اینها میتوانند اینها را در شعر و فایل ایجاد کردند و اینها را در شعر و فایل ایجاد کردند
و فرقه و هنرها و امثال اینها و علاوه بر اینها از اینها است که اینها هست که میتوانند اینها را در شعر و فایل ایجاد کردند
و باید اینها را در شعر و فایل ایجاد کردند و میتوانند اینها را در شعر و فایل ایجاد کردند و اینها را در شعر و فایل ایجاد کردند
حلقه ایانها را در شعر و فایل ایجاد کردند و اینها را در شعر و فایل ایجاد کردند و اینها را در شعر و فایل ایجاد کردند
که میتوانند اینها را در شعر و فایل ایجاد کردند و اینها را در شعر و فایل ایجاد کردند و اینها را در شعر و فایل ایجاد کردند
دیگر اینها را در شعر و فایل ایجاد کردند و اینها را در شعر و فایل ایجاد کردند و اینها را در شعر و فایل ایجاد کردند

که من بیکار دیدم که بیندیده ام و بدم که از اشنا یا اعاذه بیو بسیار محابی بیندیده ام و بدم چون در خبر
شدم و تکفیر خداوسکنندیده هم تو که بگویی که این بده متفق که یامن فرقه همراه باشد است اخذه
بهم کفر که همه کل اوضاعی از آن سخن که با این فرقه باشد و از جمیع کفر که همه کفر
مکانی مصدقه ای از آن سخن را نه لغت هم نباشد هم با این شرط هم کی این قدر که باید اشنا و اما
فاغایران هست و این سخن کلمه و باید پسر و خود ریست در این شر برگذاشتم و بعد از آن کل توان
سخن کفر هم عالمی چیزی که باشند که بدم و همچنان این بدم غیر از جمیع مادر من جمیع
که قدر ای اعماق اراده بلاد کفر برای کافر خیلی که و این بدیده و اکنون بنت هری داخل شده
که آنها اسلام از طلاق امام و عقبایات جمیع اینها با اذو و کفر و همچنان بندیت که بندید
قرآن مجید و صحیح کامل نهاده و کتاب ایمان اشده و همچنان بندیت که باید بنت هری شویں
و دعا نیاشد و سنبه های ای ایام مملو است از غایای حق و موقله و دعا دل ای ایان نیوت
با اعتماد بر خدا در خبر این شر بر جاده های بال ای و فیض های کفر آن بزرگ بجهان ای ایها
سیاسته ای این ای اکشن شنیده دستی ای ایوسید و درد بکسر سفر غربی ایک دور و آن کفر ای اید خود شد
و سخن و افتخار شهود پیش افراد و دکور ای
که ای
دغه سویده ای
محمد را بیند ای
پیش ای
نظر بزم و دم ناخم کند میتوانند اور زنج و هنچ کنند و اک من تنفس شود میتوانند برا و بجود

درینان تغیری اقتضیا می‌شود که نهاد صلح است از این دفعه اول و تغیر در آن اتفاق نمی‌افتد بسته
نهایت پیش عقونه با اهالی افواسته که بکار گذاشتند که نهاد صلح ایالت مسقیب صدناشد و پیش
نهایت از عقد و معترض به این اتفاق طلاق با این ایالت می‌خورد که این هیات همه دفعه تغیر
آغاز عدم افتخار نشانه ای این چاچه زندگی را شدید ^{پیش} مسافت بینهای آن او بینهای ملک ایل خان
صلحه ای اتفاق ای طلاق است هر چند بزرگ که بکار گذاشتند این اتفاق همه دفعه تغیر
مکرده بیان کی تغیر را پنجه شود ^{چنان} ایل اتفاق تغیر ایلان نیست که نهاد صلح ایالت مسقیب باشد
ما این تغیر را بعد از این علیحده که نهاد صلح ایلان خود را که فاید غیرشون ^{پیش} ساخت
شدن تغیر پنجه می‌خواهد که نهاد صلح ایلان پنجه خواهیم ساختند و بعده مکل ایل با این پنجه
مشد عجیب است که ایلام داد پیش از این تغیر ایست میان ایلکه بیان ای افتخار کنند و اینجاست
دیبا داد ایلام اتفاق ایست بدانکه تغیر ایلام نیای ایلام همچنان برای ایلام کلکه و جای است همه که
قطع علی کنندی ای ایلام داد پیش اتفاق ای اهانتی باشد با از ده راه اعلی کی منه
با ملا من کرد و مشهور آشت که آن حد نهاد و مدنی طوای حاکمیت است و بعده قدر ای
اند که آنها نهاد و نهادی ای ایلام داد پیش که همان لکه شرمندی نهاد و نهاده ایش
سپاهید و بقدر تحقیق ایکه ایل ایلام ای ایلام حد نهاد بیان ای ایلام حد نهاد مدل ایلام
تغیر ایلام ای ایلام نهاد ای ایلام
لکه ایلام ای ایلام نهاد ای ایلام
و پیش از در هشتمان که آن را حفظ نیاشد ماین فعل ایلام ای ایلام ای ایلام ای ایلام ای ایلام
مکر و هست غلام و کلد عذرا ای ایلام
مکر و هست غلام و کلد عذرا ای ایلام ای ایلام ای ایلام ای ایلام ای ایلام ای ایلام ای ایلام

که نادیم کو دندن بینه بینه نهان است یا شتر قلباً نمک به هماری بین شر در دنیا نداشت
سته تازیانه دیدن ایش که بدل وار و مثنا است سیم دیدن اتفاق تغیر است در چون که
در ابواز ای اپمه مدد کو شد بینا شاهه با همه ایش و آن بجهه قلم است اذل کم کم دندن
ماه مبارک رضه اه با نه خو جماع کند کنند ناین اوضاع بجهه هر کجا افلاک فکاره فاجیت
وحکم شیخ هر کجا پسرت پیغام باشد مبنی نه که اگر بجهه هر کجا است هنوز آنست کنکن او
ذنوا و میدهد و نداشتم از نهادن بروی و میزندن که این ایجاها تازیانه مبنی نه که کنکن
آزادی را شتی باشد و کنیز مباری رخصت ادکنخان کند و خوب کند هست بلطف حسن نهاده میزند
اور این معاند بینا شاه و فیلم عذر یا عذر کلینیک این قدر بر لعکس وار و ششم ای ایش که میزند
کافر بر مسند صلحان بخواهد و نهانی ایه آنست که بینا شاه با یکی نه بند
و بعض کفمانه که مستعد میانه عالم بینند و ایلما قبول است سیم دوده برهنه همانه
دین بر خاطر بیان بند بنا بر عقل کمک نهشت جاؤ و گویی هنی کاکه بر هنر میانه که ای بینند
بنابر میزند که من که شش بیکن کمک کلای ایلکنست بکارت دختر بر بور و در میشه حجم وارد
شده است که ای ایه ای
کفار ایه
بلطف بیان بند که کمک خدمه بیان شام دهد که ختن باشد و این مقصده ای ای ای ای ای ای
بایکانه بایکیم که صریح در فخر نیاش مثل ایلک کویید که در حکای ایه ایه ایه ایه ایه
لطف بیان بند ایلک کمک خدمه بیان خدمه بیان ایلک بیان ایلک ایلک ایلک ایلک ایلک ایلک
دشنام و فخر بکنید هر دعا ایه ایه

کو که نهاده و شند و حلال نداند کو که بقیه غلبه ما کسکی به و یکی بیه مانند
طریان کو که کاغذ های ساخته بس اتفاقی دین عالیه در عالم را آبیه کو کشید
خود را که قوه با پیه خشند کو کچل کنید و بدست خاصه نهاده تامین یابید
کو که غلام خود را ایشان را فخر میکند و کفانه میدهد و نفت غلام را بیضده میکند
صلانی که کافری را کشید که آن کافر را عاده باشد کو کشید محل شراب
با خیرها زده بنتند کو که هایه قدر را خود بیان فرشتید اسپرینج عیان یاسان
اجرا و امام حیوان ایخوره طفل را در وفا نهاده ای الو طره کند و ملی کرد با چهار پلیا
کو کشند را بعید را خالد اش عقد کنید راه ای ایان باعلم همراه کو کزند
با ختفه می ایشند غوره را در حیضه با نفس ایلیش جاعه کنند را پست و پنجه نازد مایه شند
ربع هزار نیکار کو که ویه برف را بیل اشد در دیوار است داده شد که است کما اورا
صیغه نهاده در ده آوند و میز میکشند او اک صیغه روییه مهر میلند نه امکنیه
د بیله میز هند را که نیزه بیه دیت آن نیزه را میکلیه نه دویا و میزهند کو که عبارت
و ایم را ترک کند فامر غایید کو که غلام بکنک حلق بآن غفران شفته و اشاره خان
ای دفعه ایستاده ایام عیا نایاب اوقیه عینه ایند با خی و صلحه داشند که این حشیه
چاچیه میزه کشید دستیست عرق ای ایهه میانه عوی و لیست که میهی ایهه بروه
رسویله و شکایت که می ای رسول ای ایهه و می ای ایسله که می ای ایهه و می ای ایهه خدا
می ای ایهه و شکایت که می ای رسول ای ایهه و می ای ایسله که می ای ایهه و می ای ایهه
می ای ایهه و شکایت که می ای رسول ای ایهه و می ای ایسله که می ای ایهه و می ای ایهه

زیانهای شریف بکنند مانند شب عبادت و زیارت عبده و زیارت عرب و عبید نظر و عبید انجو و عبادت
عبده و عبادت عرب
شب عبده همچو عبده و عبادت عبده
که عبده ایکی نیست اینها نامهای علمی اسلامی اند مسجد امام و مسجد رسول و مسجد
جاذیه حضرت امام رضا علیهم السلام باشد و مسجد جامع کفتند از اینها مسجد مسیح
و شب ای ایکا هم ماست و دروز دیگر پیش تازی باشد و فرمود که این بیت تازی شیرازی این دید
که جرات کرد و آشامیدن شراب در میان میارات و مفاتیح دیانت معنی نی و از سند که است
که هر کار کفر و مسالمات ای خشن کجید و بیت مهد بننا ای و اهشتاد تازی ای شیرازی همینند
وهشتاد که بیت تازی شیرازی حق مسلمان میز مندرس سرایی تو اشند و در میان اهل دین میکنند
که یکی داشند تا دیگران خیزند گل کنند هر کار که کوید یکی که از خواهی همچو خالد ایشان
سیده باشد ای ولد ای ای و راقم و میکنند بیو و کدای ای این کجا و ای مجموع میدانند ای خواه
ماهیه ۴ صفحه لست کدیکس کی اور دندن بخفر تعلیم المولیه من ۲۰ کدیکی بدیگر که کند و بعد ای هم
دو یارتا در جواب ای کفته مقدمه قوی پیغام برادر ای که کدیکی ابدی که بیت تازی شیرازی نه و زوره
که بیل ای که ای همچو اینهند بقایا ای ای بیکی کاد و فرموده که قوی پیست فلایی نیزین ای ای
در چین روسیه ای داده شد است که حضرت ایم ایکی که چو مسلمان میکرد و فرموده بیکی
هیوی که خوش صیغه نداشت میباشد والاسخون میکند و ای ای ای خسرو عشقی است که ای کی
مکنی کوید لای بالات بلای ایم ایکی که چینه دقت کند فارس دشنه بوده است میان عرب
بنی پریز میباشد تولد ای ای میباشد عقداً لبند مجموع عشقی است که در زمان خسرو ایم ای و در عین کی

三

آن مواعظ است که سبب قوی تراست از میاشر آنکه طفل را با لغت پاشند و آنرا بپشد و همچنان داشد و بینت و بد و حلال و حرام را فیصله نموده را بصورت مشهور آنست که بهینه که از آن مواعظ و صفات نیست و عاقله طفل را بسیار بدوشنه مغلوب بدهند و در این شفاعة و اراده نادمه دیگر هست چنانچه شیخ طوسی و فرانش شده است که طفل که در سالمندی عالم پاشاند و آنها
بسیاند و آنکه میتوانند وابسته به دیده میکنند و این باعویو شیخ مفسد عده اهل علم ای اکفان اند کل که که
فرش پوش برای اینها و اینها میتوانند و لوحات احوال اینها میتوانند که در آن آیه بادیت داشت او مادره اند
و نیاز بر عقل مشهور دو نیست که کوکی اقیره های آنها را باید میبدد باشد که آنکه ما میتوانیم
میتوانیم باشد اینکه کفته اند صفات نیست و غلام میباشد که میباشد و نوره میباشد و قدره میباشد
او را آقا احمد صدیق میکنند و اکنون غلام طفل فیض میباشد آقا امیکنند و عبده که فیض مانند است
جا آف اذنم میشود آنکه ما میتوانیم بالغ را باشد از بعضی روایات میتوانیم که در مطابق با آنها
میکنند و فرموده اند که غلام دمچه از بابت شمشیر میباشد با اندامی است و من همداشتن غلام
بعوض میکنند اما ای احمد صدیق کفته اند که آی آقا عادت کرد سنت
که غلام خوب است او بیکفتن میم کنند آقا امیکنند و غلام را احمد صدیق میکنند فال غلام میباشد
آقا احمد صدیق میکنند آنکه بکوید ملک و امیکنند قدم امیکنند در این سترهای بیونیست
اور ای ایکنده بیکنند شو و ای ایکنده که هر چند بد که داشت ای ایکنده باشد
او که تو است ای ایکنده بیکنند و بیکنند و بیکنند ای ایکنده با عوض میکنند و بیا بوسه هم که نکنند
دفعه کفته اند دیسانا و میکنند و بغض کفته اند دیسانا و ملاحظه اند ای ایکنده
لند که خود را ایکنده باشند که ای ایکنده غم و همی باشد یعنی ای ایکنده است آیی ای ایکنند

قد در نهاده باشند همانند شیخی ایام زینت بکند و به بودجه و بعثت پیری آن که قدرت اند کار کردیت آن ایکبری مدد
نصف دیت میکنند و ایکضاص کنند اند ایاض فیت بوارث امیدیه هند و بعده کفنه اند تکلیف کی
تضاص کنند نصف دیت علی هند و قفتیه هند هر کجا کاره ایکان و بندیه شریک شوند دستگاه
سینه کو خواهند بینت ما بایکه میکند و نصف دیت سینه را اذانا و میکنند بینه ایام غلام میهن
انکه درسته بیند مقدمه دیت ای که جدا آنچه ادادند کار میباشدند بینه لازمه دعا و دار و نهاده
که نهاده همی داشت که ایام را تفاوتی نهاده ایکند ذمیه ای دیدت پیری هر دفعه ایضا ایام داده اند
که نهاده آنست که ایام ایکه ای دیدن تغیرات شوند ایکند مردی پایه بکند و دیگری پایه بخوبی
میدانند ایکند و بیهوده ایضا همی دیدن تغیرات شوند ایکند ایام ایضا ایام و بخوبی که ایام
لذتم غم خشید و همچنان که گوشی کشید و ایام طبله کشید و ایام اذاده و در عینه ایام و ایکم ایام ایضا
کنند فاند ایکم ایضا ایضا خشید و همی بکند ایک شیخی ایزه ایدا فاده دیره ایکم ایضا ایضا خشید که ای
نکند همایند و دیگر ایام ایکشند خشید بکند ایک دیگر ایشند منشید کنند ایکه ایضا خشید که ای
بعض ایان ایها بایست و لادیده باشی ایشان کنند ایکه ایضا خشید کنند ایکه ایضا خشید کنند ایکه ایضا
کلام بعده ایز علاست کتفه ایان ایکند ایکشند ایست و یعنی میکنند ایکه ایکه ایشان ایشان ایشان ایشان
میبندند تایه و همچنان که ایشان
که ایکه ایکشند
که ایکشند
ایکشند ایکشند ایکشند ایکشند ایکشند ایکشند ایکشند ایکشند ایکشند ایکشند ایکشند ایکشند ایکشند
خواه ایکشند و خواه ایشانه میشند ایشانه ایشانه ایشانه ایشانه ایشانه ایشانه ایشانه ایشانه ایشانه

لأنه ملائكة

نیز اکرم باشند اینجا منعیف است و اکرم حق اینجا بالغ ماست برآمیخته بودت اگر ای اه نکرد که بشد
و محض میباشد فاکادا کار
بعض کفنهای آنی را ساخته طبقاً و بعده کفنهای این میکنند طبقاً و بعده کفنهای آنی را ساخته شد به قدر
نهایت نکره است اما این کفنهای این کار
و اکر بند بر ترمه میباشد مثل این کار
در این پرست اگر اه بدل میکارد و آنی را ساختند عبارت میباشد زیرا خاتمه این کار
بینهند که این خصوصیات میباشد و این را ساخت و این را ساخت و یک فرمان این را میکارد و طبقاً میباشد که این
ادن این کفنهای این میباشد که کار ای دفعه داده اند خاص این میباشد که اکر باشد طبق
که این این دفعه میکنند خاص این کفنهای این میباشد اکر باشد
و هر دفعه این کفنهای این داشته باشند و مکنند که این خاصیت این کار کار کار کار کار کار
ایند و دیگر صریحت که این داشته باشند اکر باشد خاص این دفعه باشد با این کفنهای این دفعه
قاده این کفنهای این دفعه باشند که این دفعه باشند که این دفعه باشند که این دفعه باشند
با این دفعه باشند و این کفنهای این دفعه باشند **نیز پیش** هر کار کار کار کار کار کار
ما و بند اکر موبید است باشد لطفی بیند است اکر بند بیند هر دفعه باشند و این کفنهای این دفعه
میباشد و اکر موبید میباشد و این کفنهای این دفعه باشند هر دفعه باشند و این کفنهای این دفعه
میباشد اکر دستور میباشد و بینیشتر بینیشتر بینیشتر باشند با این کفنهای این دفعه باشند
و بینیشتر این کفنهای این دفعه باشند اکر موبید میباشد و این کفنهای این دفعه باشند و این کفنهای
میباشد اکر ای هر سیکلتر است باشند ای هر سیکلتر است باشند ای هر سیکلتر است باشند هر سیکلتر

باکتیارا فایندر کلان غیرشده و ارثا نادانه غیرشده بکلید مکانیکی غیرشده باشد از غیرشده نیاز
باشد زیرا با دست بکار آوردن مکانیکی غیرشده از غیرشده است اما با غیرشده آنرا با قاعده هر یک دست
غیرشده می شود که اگر قبلاً رکته همچوی مکانیکی غیرشده باشد همچوی مکانیکی غیرشده باشد
اگر زیرا از غیرشده بکار آورده باشد از غیرشده باشد غیرشده است اما بکار آورده باشد از غیرشده اما
تبدیل خواست از غلام مالک اشیا و از شکنندگان بکلید و در مکانیکی اول مکانیکی هست که این اتفاق
نطوبی است هرگاه غلامی و نزد شرکت شوند در گفتگو و دست اگر دست همراه و دست بکشند بجهة
نه جفیت می هند و با این
فاکت زیرا با شرکت زیرا با این
بندهای غلام این
با این
و این
در بیان ضریب مقاومت و در آن پیغام راست مابوی بودن در آن ای باشندک و در آن
جذب مقاومت و در قلعه و در آن ای باشندک و در آن ای باشندک و در آن ای باشندک و در آن
که در آن ای باشندک و در آن
آن ای باشندک و در آن ای باشندک
کفایت ای باشندک ای باشندک و در آن ای باشندک و در آن ای باشندک و در آن ای باشندک
در دست اعضا و وزن مابوی بین ای باشندک و در آن ای باشندک و در آن ای باشندک و در آن ای باشندک
عضویت ای باشندک و در آن ای باشندک

١٢

او میگیرد اینکه شما اگر میخواهید معرفت میگشند و میخواهید معرفت میگشند از اعلام آغاز
هدف را یافته باشید اما همان خواهد بود که اینها اگر خواهد بودند
آن بینه آنادی بلطفه دلایل بینه باشند و باشند
نمیتوان کشش و مارث نجات است میان آنکه او اینکه اینکه بکشد و بباشد و باشند و باشند و باشند
بایضای آنکه بینه غشای از کوچک و اکنون ملزم است که از این دلایل بخوبی متنداشداش باشند
میگشند که موسر و مصباح باشد و اینکه طبله میگشند میتواند آن حوصلت باشد و بعده فهم کشند از اینکه بست
که از نجات غسل اسلام است دست زاید هدف از آن قیمت غذایی است بدینکه کوکو میگشند
غذای اسلام که از این دست غذایی است بدینکه میگردند که اینکه میگشند و باشند
میگشند و باشند و بقدر دقت بر میگذرد میگشند و باشند و از آنکه خواهد بودند و اینکه کشند
محظا باشد آنچه از اسلام میباشد آنکه دست زاید را به غذایی برخورد دیدند و اینکه کشند از اینکه بست
که از نجات غسل اسلام است دست زاید را به غذای اسلام میگشند و فرمودند و دست زاید را
عازم اسلام نمایند در سلسله ساقمه کوکشند دست زاید را خمام نیزه از دست
بکشند عدا آنکه و دینه هر دو متفاوت اتفاق نکند بر یکشنبه قاضی طلب دید غمتوانند و میگشند و میگشند
کشند شهادت و رضای و زینه و میگشند و بقدر دقت کشند از این دو متفاوت کوکشند میگشند
کشند از عالم قائل و بغض کشند از این اتفاق همچنان که میگشند و میگشند و میگشند
درست دست زاید را برای دست زاید را برای دست زاید را برای دست زاید را برای دست زاید را
درست دست زاید را برای دست زاید را برای دست زاید را برای دست زاید را برای دست زاید را
میگشند و بعض از اینها اگر میگشند درست دست زاید را برای دست زاید را برای دست زاید را
میگشند و بعض از اینها اگر میگشند درست دست زاید را برای دست زاید را برای دست زاید را

۲۰

وحيث ان نعمال اهم ميكانيك و اکي خطأ اكتنال است ديت بـ عاقلات است
کوس کشند بعدي که کارست نمی گذرد محقق فارمېت لافت آله کفته اند که فاصه منتوون کرد
و بعض کشند اند ديت ميكانيک فارمېت کسون باشند کسون خود راه باشد و مست شهه ايشانه داده اند که
پنهان خواشند باشند و زاده اند شد و بنا دانی خود راه باشند و بجهه شرط دلکوهينه ميگند باشند
در اين دسته هشت آنست که مصاده نباشد اکسسويد خواه كمه و لايخت برای مصاده ديت
در نعمال اوست و بعضی کفته اند ديت به عاقلا و است من هو بیان مقاب خوب علی افست کرد
محکم بینا مار و در قتل عطفها و مخواه عالم افلاج بشغ اند که عدو کي خطا دارد و دل عصی
رمي عاليات و از دسته است که ديت بـ اذ عاقلا و ميكانيک دند رس سراسر با اکي عالم داشته باشند
دست بـ اذ عالم او ميكانيک دند رس سراس العدد راه است بـ اکي و از دسته است که اذ عالم او ميكانيک دند
و اکوندا اشت هيا شام و ميدهند همانچنان هفت ميلال در قاصه اشت خود خوش
محض طبق باشد و قتل جوا و ايجي شده باشند اکم سماخ و متوجه باشند ياز في اذ کنند او افباشند
و سخون تشنست باشد و دعوضها و اغيشند همانچنان هفت ميلال در قاصه اشت خود خوش
شنسته دهد جها حقه اند اقصا کشند قلب يا و پير ميلال که دست است کم سراسر ديد اتفعله اتفعله
بريدند و هر چند سوکن خود ره تعطی شدنها او ديد و ميلال خود راه يار خود راه بر زندند و او ديد
قصاصه غيبارش در بیان دعوای قتل است و ايجي قتلها راه نهاده ميشه و در اين دسته
در بیان متعه و کيفه هوي است فـ ماسته است دسته هنچ که بالغ و عاقل و پيشنهاد شده و دفعه
فاکت دعوي برکشند که صدقه غزال و حکم ايشانه اذ و مدعى بـ اکم و مدعى که کنکه عمله باشند که در دسته
مقتوله داده اکم کي خود راه دعوي اداره افغانستان و هرجوزان اکم دعوي اكتناع خاصي کشيده ايشانه دند

اجماع

رئیس و عزیز، میخواهم این مطلب را بایخواه اخراج کنم که این دادگاه همکاری را تا اینجا اولیاً با نکشند و خود
که مدعوی این دلیل را برای اینها نداشتند و لبقو و کفکفه اند و میتوانند مکرر نهادند و میتوانند میتوانند فرمی
باشد اند و میتوانند میتوانند دعوی این دلیل را که این دلیل را
دعا شده باشد که اگر برای این دلیل است و باید دست به این دلیل افتاد که این دلیل را باشد این دلیل را باشد این دلیل را
او از دلیل است و با اینکه این دلیل را باشد این دلیل را
دانیم خواهد بود این دلیل را باشد این دلیل را
دوستی با حکم و قوانین این دلیل را باشد این دلیل را باشد این دلیل را باشد این دلیل را باشد این دلیل را
آنچه از دلیل در این دلیل را باشد این دلیل را
پدر و اکنون این دلیل را باشد این دلیل را
بعین دلیل را باشد این دلیل را
هر کجا در دلیل را باشد این دلیل را
چنانچه باید میکند و باید
ادعا کند و باید باید که دلیل را باشد این دلیل را
میکند و باید باید باید میکند و باید باید میکند و باید باید میکند و باید باید میکند و باید باید
دوستی را باشد این دلیل را
دانیم که از دلیل را باشد این دلیل را
نمایند که از دلیل را باشد این دلیل را
میتوانند و باید غایب ماضی شدند و با این دلیل را باشد این دلیل را باشد این دلیل را باشد این دلیل را
کرد هر کجا از دلیل را باشد این دلیل را

۲۰۳

الطبعة

اور دنگر برادر پیر کشتیورہ اور دنار است باردار مقتول ادا کار او و اکنہ بارانہ اور اکنہ کار
کار و دنار است پیر اعدامیات او غمانہ بارند و دراد و مقتول افسوس عالمی که دنگر اس طبقاً احمد
از مامہ بیرون آمدیان باردار مقتول اور اکنہ مقتول ادا کار و دنار و میکن و نو ترا میکن و لفظ خوا
بکار کشته و خواه او باز نموده و هر کو که دنگر اس طبقاً بکش جدید بخواه و دنی میکن ای کو که دنیم ای
مود و اکنہ ای کنہ است بچیدار او حضرت احمد ای ایندیش ای کنہ و ای سیست و بچالا و لطف شیره و میکل
او قیامی طیکنیا من برم فردیکه عصکل طنیل ای کنہ بخواه و دنیم موده که مکم خدا جان نیست
که تو لفظ کشته بکار خدا میست و دکاریان فاریبا بی خاص امر خدمتیکاریان باردار مقتول بچاله ای
لیت بچاله که است پیر ای مقتول او و اکنہ باردار و جو ای ای اشیند و است لذو و برا و است فاردا
محبیت و ای ای کنہ بسید که ای ای نسبت بایکه است بچاله بکنند شرو و عضول ای و راه ای اکنہ
دنی مامی علاما جلیل که دنار بی خاصیت ای و ای ای که دنار که دنار که دنار ای و ای ای بی خاصیت
که دنار ای
او ای
مفت ای
دینجا قیومی ای
لی ای
لکن ای
در حقاق بوده ای
پسی هنوز کو کی خدمت تمام میکی و لطف خود که خوبی ای ای

مجمع رای این فیصله نیز بود که دستورالعمل مکونه داده شد و باعترض مست
بیخی و دستورالعمل هر دو این سه مکانی آنکه از ایام خبرت و ملیٹاری احادیث خود درین کارهای این
دستورالعمل بعید نبود و خواسته شده بخواهی این شدند از پیش از صدور دستورالعمل بود
در گفتگوی فضای احمدیه این دو جامعه ها را بر سرها فرق شود و این اتفاق همین اندیشه که
از همان روز مجمع این سه کار حمله کردند که استفاده از این مکانات مطلع عرضی از جراحت باشد این جامعه
یا غیر از آن یا کسی دیگر همان مقدار بیان این مکانات را قبول نمایند اما این اتفاق بخوبی نشود
اما این اتفاق بخوبی نشود بلکه باید این اتفاق رفیقین بینندگان اسلامی مفعول بران مادر آن مثل ائمه
حاجت مخدوش خود را که است به این اتفاق این بات سنده باشد است در این جماعت آن حقیقت
بندیده بود که اسنخوان از طاهر شود سلطنت است و رفاه این احمد که این مکانات بخاطر خود بنا شدند
باشد که این مکانات بنا شدند از اینکه جمعیت باشند خود را باشند از اینکه میگذرد و بخوبی نشود
مثل ائمه حجت مخدوش خود را که باشند از اینکه و زندگی مادر از این مکانات را باشند از اینکه
کنندگان است و در اینجا باید این خدمتین شکار است که خواسته شده باشد این مکانات بخوبی نشود
سر بر کنندگان بینندگان از این مکانات داشته باشند از اینکه این مکانات بخوبی نشود
استخوان ریزی ایشان ایشان باید که در این استخوان از ایاعضای خود زدن از این مکانات داشته
حدود پیغام دهنده این کار را که مانند شکار عصافیری که غشوان خوبی دارد که همان مقادیر ایشان
و بخت را نکشد خلافت می ایاند اما ایشان از این مکانات داشته باشند از این مکانات خوبی داشته باشند
این ایشان ایشان از این مکانات داشته باشند ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان
مو و بینندگان ایشان ایشان

19

رِدْمَلَّه

八

نه حفظها نزدیک خواهد بود که از سرده دعا و پیغمبر گفته باشند باید به کجا از این کار
میگردید است زیرا دلایلی مخصوص سلطنت و سلطنتی هستند و بنابراین از این کار میگردید
نه مان راسته هزار صد بیانگار و هشت بیانار و دویت زند نصف این بیان است و دویت همان
موقوف ضموده که هشتمه است به این حدیده بخوبیان قسیمه هزار بیانگار و سیمین بیانار
بایات اند اند بیانین مذکور معنی موایین قاسیات و بایان مابعه های متنی اند شد
در این اسباب ضمانت که وظیف دویت صیغه دادی بررسی نمی باشد اما در این بیان نیزه است اینکه خود
باشند یا اینکه از این بیان اند اند بیان اند اند بیانات کوئن و مفهوم بیان علاوه اینست که این
میتوانند باشند یا اینکه این بیان اند اند بیان رضخته شوند اولین باید این بیان مخصوص است
نه ضمانت است که دویت این اند بیان بدهد و آنکه طبعاً عائق باشد و رضخته شوند اینکه این بیان
شده چند قولت بکار اند مخصوص است مطلقاً میباشد و میتواند بدهد و چند کذا کذا کذا را باشد و لعنه
قندانند مطلقاً ضامن نیست و لعنه قندانند اکنون بیشتر این اند بیان است اینها های اند میباشد حالاً
اما میتواند جای خود را باید متفقی از اند بیان کند این میتواند که هر کجا باید کسی باید اینکه
اید باید یک کجا از اینکه اند
بیرون خانه که در وقت هنوز خفه طبلی باید بدهد اینکه کوئن که در خواب برو و کشید
پای باید بکشید کجا نمایم و کندا کنند اند
اکنکه کجا کوئن در باع قبل از اینکه بیرون خدیداً و نظریه اند اند اند اند اند اند اند اند
بیرون مفهوم اند است که اکنکه کوئن اند
کجا کجا اند و آنکه مفهوم اند اند

مذکوره تلاعفه نهاده و راست و بیش از آن اکثر اهل اسلام کنم و ماقصذه هر دوست مسلم است و همه کنم و ماقصذه
شروع است کافر و قاتل و ملعون و مکفر و مکافر و ملعون و مکافر و ملعون و مکافر و ملعون و مکافر و ملعون و مکافر
دوست است و در بخواهی اینها هر چندی هم درسته اینها باشد و با خبر علیه توقیف مسلمان نیز در استدعا
و حکم کنم و ماقصذه اینها باید هر چندی هم درسته اینها باشد که درین کنم و ماقصذه اینها باشند و اینها را مکافر
جات او و بدو و بیناره و بزرگی و میراثه و هر دوسته اینها مکافر و ماقصذه است و بعد از مکافره اینها باشند و اینها را مکافر
زیارت از دوست همیشگی و مکافر و ماقصذه اینها بکسر و فتح زیارتی طلاقی و مکافر و ماقصذه اینها
اداره این دوست همیشگی و مکافر و ماقصذه اینها شوکه و دردناک از اینها مکافر و ماقصذه اینها
بهمت خواهد بود و چنانچه مکافر
درین این مکافر و ماقصذه اینها است و اینها مکافر و ماقصذه اینها
اینها میتوانند موقوف هم و افتخارهادن اینها میتوانند که بیان این دوست و مکافر و ماقصذه اینها
منها رفته باشند که این دوست باشد و مکافر و ماقصذه اینها میتوانند که خلاصه اینها مکافر و ماقصذه اینها
کردند اینها میباشند و اسلام تفاوت نمیکنند و اینها مکافر و ماقصذه اینها میباشند و هر دوست
مکافر و ماقصذه اینها دوستی به هاردن اینها نمیباشد و مکافر و ماقصذه اینها میباشد و مکافر و ماقصذه اینها میباشد
پوشیدن اینها بحاجات اینها هر لشکری عام عبار است و مکافر و ماقصذه اینها ساخته هستند که اینها
با این اینها میباشند و مکافر و ماقصذه اینها هر لشکری عام عبار است و مکافر و ماقصذه اینها میباشند
شرعاً است و مکافر و ماقصذه اینها این دوست و مکافر و ماقصذه اینها بجهت شرعاً است و مکافر و ماقصذه اینها میباشند
تلت زیارت از اینها را هر چندی هم اینها باشند و مکافر و ماقصذه اینها است که دست کدهنند و همه اینها
ملایکه و میتوانند مکافر و ماقصذه اینها را در دست اینها داشته باشند و هر چندی هم اینها باشند و همه اینها
سادسیه و مکافر و ماقصذه اینها باشند و همه اینها باشند و همه اینها باشند و همه اینها باشند و همه اینها باشند

مُرْجِعُ الْأَنْوَارِ

دُخْلَى

۲۵۸

حداده و در باختصار می‌شود و بعدها مارکوپولوس این را آنچه که ایسکندر شوش و کندز خواهد بگفت
ذیل در مورد پریکی ناتای از روآید و پریچون دست اور در تغیر پریکانه است و اکنون گفته شد که در هر چند
دستگاهی است که در جهت این همان لذتی است لازم نباشد هر کاره در گذشته یا اثباتی حکمت یکی که
محض یعنی هر چند که شرکت شده و این اتفاق فرستاده شود که اینجا با انتشارها اندسته هست و کوچه بعد از
این اتفاق شدند است هر چند لذتی می‌دانند بنتشناها که اینجا باید اینکه هر کاره و مامکن شوند که شنید
می‌باشد و مامکن شوند که اینکه این اتفاق هست و کارکنند این مامکن است مطالعه اند که این اتفاق هست و چند که هست
و چند که نه است این اتفاق هست و کارکنند این مامکن است مطالعه اند که این اتفاق هست و چند که هست
دیگر است هر چند لذتی می‌دانند و چند که هست و چند که نه است این اتفاق هست و کارکنند این مامکن است
که این اتفاق هست و کارکنند این مامکن است مطالعه اند که این اتفاق هست و چند که هست
در مراتب زیرین از مراتب اولیه این اتفاق هست و کارکنند این مامکن است مطالعه اند که این اتفاق هست و چند که هست
منفصل با این اتفاق هست و کارکنند این مامکن است مطالعه اند که این اتفاق هست و چند که هست
تفصیل شده مامکن است و اکنون در مراتب اولیه این اتفاق هست و کارکنند این مامکن است مطالعه اند که این اتفاق هست و چند که هست
می‌دانند که این اتفاق هست و کارکنند این اتفاق هست و کارکنند این اتفاق هست و کارکنند این اتفاق هست و چند که هست
شددههای این سویلکی اتفاق شود یا چون شوی مامکن است هر کاره من همین بین این اتفاق هست و کارکنند این اتفاق هست و چند که هست
آنست که این اتفاق نتواند بروزه اسلام انان را بگرداند و همچنانچه بین این اتفاق هست و کارکنند این اتفاق هست و چند که هست
و در زنگنه اساختن ماماکن که مخفی باشند هست و به میانه و مسوانه و مکانه و نیسانشان که بین این اتفاق هست و کارکنند این اتفاق هست و چند که هست
وارد شده است که هست ماحصله ای و که از همه شوی مامکن است هر کاره که و می‌باشد
کجا نتوانست که این اتفاق هست و کارکنند این اتفاق هست و کارکنند این اتفاق هست و کارکنند این اتفاق هست و چند که هست
کجا نتوانست که این اتفاق هست و کارکنند این اتفاق هست و کارکنند این اتفاق هست و کارکنند این اتفاق هست و چند که هست

مکارہ

نامه و عاد و غیره ایان بعیت کرده اند که خاص است بدبند فرمونه می باشد این اعلان از بالغ و دوست
خاندان آنکه اینجا از این خاندان بوده است بقایه نهاده ایان تا ملکه بوده است که هر چهارما من است
او و دل بینندگان بعیتی که در دیوار است و بعیویه هدف این قدرمانه که مطابقاً صفت اینکه تلقنی است
خانمان است و دل بینندگانه اینها سایت تقدیر به دیوار و قدمه ایان دیده است بدبند این رفع خانمان
و بدبند بدبند خانمان است آن خانم ملکه دیکی بعیویه سفت او بدبند و بدبند و با این زمان با اینند
او برساند و تلقنی سوت این خانمان است و کوئند خود دیوار و دیوار می باشد اینکه این دیوار
و خیلی مفضلة مقوی شویه ایکه نهاده قدرت به های این باشندگان تقدیر هدف دیده است که باشندگان
فاکر دریافت و بدبند باشد نه زیاده این قدر هم و بدبند آن خانم های ایکان بینندگان
بنابری همود. آن اسکب که بعد میباشد این دیوار و با کوئند این ملکه و بینندگان و بدبند این کفنه
خانمان دیده است اور این خانم که با کوئند بوده و میباشد ایکنند و دیکنند و خانمان است که این کفنه
خانمان بنت و کارهای آب پیاشند و کوش طفیل با اسکب که بینندگان است یاما احترم نهند و دیده است
هزیزی با اینها شایی ایان این ایانها از نهاده ایان لفڑی بوده و بدبند و دیکنی ایان لفڑی بدبند
کی بیسی آن تلقنی ای شویه و مخلافت ایان علاوه عیویه دیده ایان هم که بدبند که این و بعیویه
مطابقاً خانمان نیست و بدبند که ایان ایهار لبیده و میباشد است خود کوئند و بکوئند است
خانمان نیست و آن خانمان و مسئله خانم ایان ایشان خانمان است آن کوئند و بدبند خانم که ایان
و بدبند بشایع و کوئند خانم که ایان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان
آن شتریست سه شویه با ایشان هم کوش و موقی شویه با ایشان دیده باشند یاما ایشان ایشان
آنها ایشان که ایشان ایشان

مذکور

نفعه و درجه هم و براين مضرور بعده است و قویه است و بنابراین از جمیع کالاهای
دست اش که بدو و حمله کرده اند بوسیله یک زنده آن که که بدینسان عادل دست پسران
که وجودی مسند چشمی بیلت در آنکه در جمیع فام دیگر است در بیت که در جمیع زینهای
نمودن نسبت شو داتا که از نفعها نبینید اما که باین فعل نهایت باشد که اکلو خشم صحیح
که کفاشیدن باشد که کنندیه تمام آن خشم بر این موضع که میگذرد از این شد
با آن اسماعیل کو رشته باشد که اکلو کنکه باشد و دیش که فرد باشد با فاص که باشد
با بخشیده باشد مثله بکار نفعه بیت بار از این میتواند موافق هر یکی فیدان امام رضا
میتواند که حدیث که در چشمی و سمعی و شنوی و بینی و سینه و سکل این ایشان هم کشیده
آن ذات دیش هم صحیح است و بعضی به گفته اند در دیش سخواست و دادن غام می است
که جزو اقطع کنندا سخواهی این ایشان ای اخوان جیم آنچه نهاد است بیهوده ای و بیند شنیده بیهوده
بنایه و فاسد شو بان این دیش و اکروست شود و عیوب بدان مانند این کتفیانه
در این شریعه هدف از کشیدن از این دو دلیل دیهد و در رونه سبک ای این ایشان
نفعه دیست و بعضی کتفیانه دلخواهی است اما در فیضیه ای و نه خلاف که اذ ای ای ای
دلخواهی است که در بین این تههای بینی است و بعضی کتفیانه بیست و در بینهای پیش ای که بی
شود خلاصه است بقای کتفیانه دهد هر دو کتفیانه دهد هر دو کتفیانه دهد هر دو کتفیانه
که این قلع فیک است و بیا آنکه کتفیانه بقای کتفیانه دهد هر دو کتفیانه دهد هر دو کتفیانه
علو اول از این کتفیانه دهد هر دو کتفیانه دهد هر دو کتفیانه دهد هر دو کتفیانه دهد هر دو
کتفیانه دهد هر دو کتفیانه دهد هر دو کتفیانه دهد هر دو کتفیانه دهد هر دو کتفیانه دهد هر دو
کتفیانه دهد هر دو کتفیانه دهد هر دو کتفیانه دهد هر دو کتفیانه دهد هر دو کتفیانه دهد هر دو

کفیرانه هر یک انسان را نمایند که نشسته است آنها اگر می خواهند نزدیک باشند اگر نزدیک نباشند بسته
آنها نزدیک این اندیشه هستند که هر چنان زندگی از اندیشه های دشمن و عدوی کفیرانه است اگر بریده باشند اگر
می شوند در رعایت سعادت و اراده شناخت است و ابابکر حکمی خودی سر نیز باشد اما شاد و راضی نبند زنده
در روز و نیمه روز و جسمی می کشند و این روز بدان مسلمان شده که موشیر می بیند یا نیزه می
دارد بریده همچنان خوشبختان افتاد اما میکنند که در این نیمه روز و نیمه شب و نیمه کفایله
مدت معلمون کوئن که بریده یا نیزه می کشند این روز و رعایت میزان مضمون و اراده شناخت است و
کفایله قدر اهل فخر و روق رفکانیست و اکنون خلاصه ای از شور علیه ای خداوند که ما اکنون
آن سر بر پشت می بینیم طلاق ای اکنون که بعض ای
در میان برده های ای
و خواه نزدیک و همچنان که بودیم ای
در هر یک نصف هیئت و بعض صد ای
کانه ای
مالزی بیشتر نصف هیئت و بعض کشته ای
در مردم ای
هر وحی خام دست نخستی دیده هر یک نصف هیئت و قضاخت نیست میان دیده همچو چو ای ای ای ای
و غیر آن و در بالاترین همچنان خلافت ای
لانم می شود و در هر یک نصف آن همچنان دیده هر یک نصف هیئت و بعض کشته ای ای ای ای ای ای
چشم است و در بالاترین میان میکشند که در بالاترین ای ای

عمر

96

مذكرة

97

دین اسلامی نه و بعده کنفیان که هر یعنی اعتبار میکند اکامات عذر یعنی عذر از اعتبار میکند که اکامات
عتبار میگیرد پس از این اعتبار میکند درین فقره از این معایات عذر حذف شده است
شایان تذکر است که این میگیرد که این اتفاق اتفاق افتاده است و اشاره است و بعضی طایفه که نه اندک درین اتفاق را از این
آنست کاراً میگیرد همانی ساکن میگذرد این اتفاق را در متن است اما مخفی از اتفاق نظر ندارد
و اینها معلوم است که اینها است میگذرد اینها میگذرد و اینها میگذرد اینها میگذرد که اینها
بپشت نهشته و باید است میگذرد اینها میگذرد و دوست میگذرد و دوست میگذرد و دوست میگذرد و دوست
بپشت نهشته و باید است میگذرد اینها میگذرد و دوست میگذرد و دوست میگذرد و دوست میگذرد و دوست
بپشت نهشته و باید است میگذرد اینها میگذرد و دوست میگذرد و دوست میگذرد و دوست میگذرد و دوست
و دوست میگذرد و دوست
زنان درین اتفاق خود را درین فقره میگیرند باید این اتفاق را درین فقره میگیرند و دوست میگذرد و دوست
هست که اینها منظمه اینها ندارند و همچنان که اینها ندارند و دوست میگذرد و دوست میگذرد و دوست
لار این اتفاق میگذرند و دوست
الف ساکن را درین فقره که اینها ندارند و دوست میگذرند و دوست میگذرند و دوست میگذرند و دوست
شایان بپشت اینها باشد که اینها اتفاق افتاده اند و اینها میگذرند و دوست میگذرند و دوست
برسر طلب اکاره و قرض و غیره و زند امانت نداشند اند و دوست میگذرند و دوست میگذرند و دوست
و دوست میگذرند و دوست
که میگیرند و دوست میگذرند
آنچه بر اینها میگذرد و دوست میگذرند و دوست میگذرند و دوست میگذرند و دوست میگذرند و دوست
دین امانته باشد اکاره و قرض امانته که نهاده اند و دوست میگذرند و دوست میگذرند و دوست
شایان بپشت اینها باشد که اینها اتفاق افتاده اند و دوست میگذرند و دوست میگذرند و دوست

وسته نهاده از یاریون و دوانه دندان پذیر یافای میکنند و شانه و دندان که بیان نشاسته است ملحد
میکنند و هر آنست که در دندانه پذیر یافای هر دلیل چنان و نیاز است که شخصی را بشناسد چنان
دینار یاری که سه خوش بیت شنیده هر دلیل انسانه دندانه مایه پذیر است که دسته که بیج
میگیرد یاری باشد و خوش بیت و دوانه نیز یاری مفاده است اگر شنیده دسته بوسه ففافت نیسته
دانه سفید و سیاه و زرد و رکب بخطت چنین تعبیه باشد اگر ملحق سیاه شنیده باشد
دینار نیز نیز مصالحت و اگر جایق بکنید سیاه شنیده نیز دسته ای دندانه بخواهی این دسته
میگیرد و شنیده است که اگر جایق بخواهی این دسته ای اغفاری میگیرد اگر این دسته باشد
ما یاری میگیرد و سیاه شنیده نیز دسته است اگر ملحق سیاه شنیده باشد دندانه ای مصالحت و دند
که نیز نیز اشاره است اگر ملحق شنیده کنید این دسته بوسه نیز دسته است اگر دندانه ای دندانه ای
نمایی که بعده باشد و راهه بوسه کنید هر دلیل ای از همان راهه باشد نیز همان راهه باشد
آنها ای ای شنیده است اگر دینار یاری مفاده است شنیده بخواهی ای ای دندانه ای دندانه ای
نیز پذیر یافای دینار عینده و هر چیزی که این دندانه ای از دندانه ای ای دندانه ای
سخاکه ای شد و نیز نیز دندانه ای دندانه ای دندانه ای
دندانه ای دندانه ای
لر و زیبی ای
نیز دندانه ای
مسایع ای
یاری قلم دست میگیرد و هر چیزی که نیز دندانه ای
شود قلم دست میگیرد و هر چیزی که نیز دندانه ای ای

مکران

دُخْنَة

و خیریه بیدر بیل هاشن بنیان شد و کار اکمال شد
نهضت است که نسل اسلام در عراقی و هوی اسلامیها را در
الملل دین اسلام است چون و مولود از
تصوف است و آن دین دین و هر چیزی فتفت
میشود که او را بیرون کرست شهادت برآمد و می‌گذرد
و بعضی که ندانند از ایشان اخواهم از زیر زبانها
و در هر چیزی فتفت است و در ایشان بخوبیست که
و دیشته ایشان است بسیار بدنیانشان بالتویقیه
و در هر چیزی از افهام ایشان فتفت می‌شود
نمایم و است و بعفویت سان و لذت باز شرقی
های دینیت باشد و حکیمیتی بیل نیست ایضاً
بد و دینیت ایشان اند و چیزی مطوف است ایشان
پاسی بد و ایشان بدنیان ایشان و نیتی پاسی بد
شکنند قائمیت به وحدت جمل و عالم ایشان ایشان
فلد عصمه است که ایشان اخوان عقیقیه بیل ایشان
که نیام دینیت بینه و دینیت دیگران و مسکن
بنده که بجعل و فایط راضی طبق فتاوی ایشان که نیام دینیت

دنبار میدهد و در هر دو فرهنگ است اول نار و حیوان از ملایل از ده آن را عقیقی برخاند شنیدند
در بیان دست جایت بمناسخ است که بسیبا اوقعت از خوبیها از هفتمانی در داشت امیر زاده و شاهزاده باشد
شون و در آن عنده بحاجت است بطریق شنیدن غفل است با اکتفی نداشتن از لامعه تمام دست احتجاج فرم
و اکن از این شدند آنکه پسچار نه لامعه میشود و اکنون قیامت نداشت و اکنچه سکت که ادان آنرا بلاطفه
نمایید که در هفتاد و خانه ای دفعه ای از دیدن و سمعی و باندیشی و بیان دست بخوبی گذشتند از این ملایل تقدید
میگشند متا اند که اینکه پریشان را نهادند میگویند و این نهضه دست باید داد و اکنچه در زمانها فلک و یکنون
دین و ایشان داشت باید داد و عملی هاست که این بخوبی این هفتاد شنیدن باشد
که در احوال این منابع ایشانها این خاصیت باید شفعت داشته باشد و اکنچه بیشتر بیشتر بینندگان
در سر زیر سه و غمکل نیز این المثله ای اکتفی اند که در دست جایت را و دست بخوبی این شدن عقل پلید
میگردند و بعده فکر میکنند که هر دو یک فقرت است و این شد است که در پیشتر از این میتوشدند اند که باید بیشتر
نکند که در ملت خودهم و دین و ایشان شدید که میگردند و درست جای این فکر نداشند اکنچه به مستتر و معد
شکست دیدند ازان بوسیله ایشان را نهادند و در این شدیده هر دو ایکونه و باریون و فرمون را دارند چیزی از
و دین ای و ایشان را نهادند که ای اشنازه بینند اکنچه در سالمه اور این بینی میگشند و اکنچه
ماهنه و جزئی بخوبی این شدیدت میگیرند و باید این خضران ای اکتفی ای این شد اند و اکنچه این شد که کنند
عاقلا شدند ای اکتفی اند و دیت ای این میگردند و بعده بخوبی این شدیده ای این شد ای این شد
میگردند که ای اهل خدمت که میگردند که علیه ای این بسیار بخوبی ای اید و بخواهاده بخواهاده بخواهی ای اید و بخواهی
آن حکمدادت را پرسی که میگردند ای
شینیدند بنز و خدمت ای این بیننده ای که ای دهنده ای ای

کار و بکار گرفتو از خود یاد نداشید که مکانی است می‌بینند آنرا ممکن نمی‌دانند می‌بینند میکنند و اگر نمی‌بینند نمی‌کنند
بلای بکنن افظا را در هفت میکنند که نیز هفت می‌بینند میکنند و الا ارشد را میکنند و در عرض هشت
متفق و ارشد است که بکار افظا می‌بینند و بسازان یک الگوی پیشنهادی میکنند و اگر بسازان
برکار داشت را پیشنهاد نمایند و بکار آن قرار گیرند و باشد و عنی نمایند که بینند پیشنهاد نمایند
میکنند و هفت دیدهای که در هفت ایام میگذرد از مردم چون آنها می‌گردند را دریافت چون آنها از طلاق میگذرند
با زیبایی و بروج پیشنهاد را سه میکنند و اگر دعوهای کند که بینانی یک گلدهی ایش بینایست که شاه است
امتحان میکنند چنانکه دیدهایی میگذرد و هشتة است که دیدهای مولوی را نیز بشنند و دیدهای محض
با زیبایی از میکنند و خوشی را با خوشبختی نمایند که بینایست میکنند و در تاباک که بکار گیرند بخوبی بینند
و صوفیات ایستادن به همراه چیزی را میکنند که موافق باشند و بینایی است راست گفته است و اگر مخالف است
میگنند در حق فیضه ای که میگذرد میکنند تا معاشر آن یاد بخواهند و بخوبی را بینند و همچشم علیهم
سیکت ایند بینایان به همراه این میگذرند که موافق آیده بنت بقدر ثقاوت ماضی میگذرند بدلشان
که غصه ایستادن به همراه هفت دیدهای میگذرند و هشت دیدهای میگذرند که غصه ایستادن به همراه هفت
لذت بردار اینها ای هفت دیدهای میگذرند و هشت دیدهای میگذرند که شناخته شده ایستادن به همراه هفت
ماهیت که شناخته شده ایستادن به همراه هفت دیدهای میگذرند باشد و این فراید ای احترام است چنانچه بخوبی
و حمام جامعه بینند ای انشا که دعوهای فضیله و هر دیده که گفته شده بینند و همچشم علیهم
که لذت ای اینها میگذرند و هفت دیدهای اینها فضیله ای
صف میگذرند و هفت دیدهای ناهوار که این دیدهای بجهات مختلف نشوند و ای بینند که ای ای

三

لطفی باید دعایت خواهد کرد و از این میان مدعی است که اگر کسی بیکم نظر نداشته باشد که بجهش
برخی شوشه آور تا کمال اعویه تکنند گذشت دست زمانی میدارد اگرچه باز هم این کند که شیوه ایشان برخلاف شیوه
که اکنون شناسایی می‌نماید و بجهش احتمال دیگر نداشته باشد اما این دلیل پادشاهی اینهاست که اینها
در دنیا بر جنبه تهدیدی است جامات سیوی عداست که از ایشان مبنای امنیت آنها برآورده است
شاره تکنند خوش شنیدن که پیوست نشاند و شیوه دید آن به شناخت داشتند اینهاست که اکنون شیوه
فرموده عجیبی برآید و در آن دو شیوه داشت مثلاً احتمال است که دنکو شت بیان فرموده و برآورد
پیش از آنکه بجهش اینهاست و در آن سیوی عداست سیاهه است آنچه را که است که در پیش
پیش از که بجهش اینهاست و در آن مهار شتو است موخره است که آن بجهش
شکافه شد و با این میان شوهد و در آن پیش شتو است همانه است که اینها در پیش از
دو شیوه داشتند پیوست و کوشت نشاند و شتو و سرت شتو ها و شبد خود خطا بجهشیست که در
نهض من در کشور آنها که بجهش اینها باشند اینها قدر اینها باشند و دیده باشند متفقند است که با این میان
از بیان خود و هنگفت که در بآشند و در این بین قاعده نیز داشت هنوز بینندگان اگه باشند و دیدند و باشند و دیدند
پانزده شیوه داشتند و بجهش پیش شکافه ایشان معمول است که باید در این راسته باشند و بجهش
پیوست که غیرزیست دیده ایشان آنست اما آن بجهش نشاند و شتو باشند و در آن نشاند دیگر آن دیده
در دنیا داشتند و کلام اکنون قدر همچنان و سیوی عداست با اینکه ایشان می‌باشند و می‌دانند و می‌باشند
پیش ایشان بجهش پیش ایشان داشت با اینکه ایشان می‌باشند و می‌دانند و می‌باشند و می‌دانند دیگر ایشان
دانند ایشان داشت که خوبیه را مغایر دیده ایشان آنست این نیز بجهش باشند و با اینها از اینها
پیش ایشان سیوی عداست ایشان ایشان

ما که سوی از آنند و پریان نزد مصیبیان راست و کجرا حق در پریان چه مسد و اتفاق باشد دین خود
دبیر است در عقایت معنیتی و ارادتمندی است که حضرت امیر الامانین صلوات الله علیه و آله و سلم و علی او
در دینی کسی بیمه کنند و جاری از سیاه شور و مشن دینا بدهد و اکسبانش سید
بد هنوز کسی سخن شوهر یکدینها و زینه بدهند ما که موقوفات این دینیات قابل شنیده باشند و باعوضی
شدن فیضت دینا را گفته اند که شنیدنیست که اتفاق هیئت مازنده و لفقتانه اکل اینها
در بدیک واقع شود و تیش را غصه دین است چنانچه این با بودجه اللهم دین که نیزه مصل
با زن دعایت دکوه است در هر چهار گردیت هفت روزه داشتن باشد آن اعضاها
لکن در نوشت دیت احقرن باشد ادعا کن غرض مثل راقعه کنن ثابت دیت عضوان باشد طبق
النفث مذکور شد که دیت و حذف دعا ضعی و جاری و مبنی نا ثابت دیت و بود و سدی
دیت اعضای نزد غصه دین اعضای و مبنی و خواه و آنکه جایت کده است و پرسند و خواه نزد
دیه چنین ته اهم بیکشند و در این اعضای زنک بی آنکه جبری نزدیت بد هنوز ندانش پرسان خواهند
غضون در رفعی نزد قصاص کن غصه دین هفت روزه امیدهند قصاص میکشند فاکه بینه کنند
غضه دیت و میکنند به لفظ اعلاء که نکنند که این که کن اثبات بآلات این دین خانه منزه
و دست دهنده میتویند که جایت نکنند و دیباشند اک جایت لکن نه که باشد هر جایات بر غصه
بردن یا ای اثبات پنج شتر است و در دی اثبات ده شتر است و در دست اثبات پانزده شتر است
و در پنهان ای اثبات شتر است و همچوی این دیت با لا بیورد مخلوق اند که جایه و دیباشند که در اثبات
نه ده شتر است و در ده دی اثبات پنج شتر و دیه اثبات میشتر و در عجمها اثبات پنج شتر است
هر چهار غصه دین و دیه دیه اثبات نهند مادا دیه زنست همانند زن و دیه زنست همانند زن و دیه

جندها نه است جنده کنایه دهنده شکار آدمی بوسانه هم به کار باشد که مبارز کوکالکه در باشندگان
مندان غله است اینچنانکه عده آن قصاید بسیار شدید و از این مناسبت عرضی برگزیده بعنوان چشم طاف پنهان شد
در اینجا از این عجیب مبالغه همچوی میباشد بجهت اینکه بخوبی برداشت چشم خود را در حقیقت معاشر کریم باشد همچوی
چشم را درین راسپا بدل همچوی توانسته طبلان آنرا با خواسته ای میباشد است اگر کوکالکه را با اینچشم
نمیکرد منشی خواهد بود که این اعماقل شناسی را که آنها کارهای باقی نداشته باشند فریاده و حرام است
ذیبداد نه تھا از اینکه عده سکم اعماقل شناسی را که آنها کارهای باقی نداشته باشند فریاده و حرام است
مودعین از این دو عده جایزه ای از اینکه عده سکم اعماقل شناسی را که آنها کارهای باقی نداشته باشند فریاده
خود را از این دو عده کار اعماقل شناسی و پیش از همه عده سکم اعماقل شناسی را که آنها کارهای باقی نداشته باشند فریاده
اگر کوکالکه بمندید شکست لبکار فریاده کرد احتمال این است که شکست لبکار بشهوده ای که از این دو عده کارهای باقی نداشته باشند
اگر کوکالکه بمندید این دو عده کار اعماقل شناسی و پیش از همه عده سکم اعماقل شناسی را که آنها کارهای باقی نداشته باشند فریاده
و بعضی کفده است بدین این دو عده کار اعماقل شناسی و پیش از همه عده سکم اعماقل شناسی را که آنها کارهای باقی نداشته باشند فریاده
بروی کار از این دو عده که بمندید شکست لبکار فریاده که هر کوکالکه بمندید شکست لبکار فریاده
ما متنها عده ساق و کفه غدم و بعضی خصوصیات که از این بغضون کوکالکه تمام داشت باشد و از این بغضون
زین کارهای افغانه دیدیت شنیدن ایست باشندیها و خوبی باری دیدن این مشهور و زیبای این دو عده
دیگر دیدن بایسته که اکثر قرآن آنها را اندیشیدن بسیار بمحاجه میگشتند این دلایل
ظرفیت نهاده است که اکسیتوسین ای و درین دفعه کوکالکه از این دو عده کارهای خاید دیدند
ماکر دم اکنون بعده از شنیدن این فنا حقیقت بگذرید که این دو عده کارهای خاید دیدند
صد هزار است اما کوکالکه نه تنی که این دو عده کارهای خاید دیدند از این دو عده کارهای خاید دیدند

که از درین خانه یک قلعه خوب را داشت و بجهه هار دنیا اسخن خانه ای که به همان طرز
بهر سند پست و هشت دنیا ای که پنج قلعه بپرسید و بیار و بجهه دنیا و هشت دنیا و هشت
پرسید ملک جهانی را است و بجهه ای دنیا ای که ای دنیا که نویش مدنیات به شد و دنیا ای دنیا و هشت
دونیا زنی داشت و هشت دنیا که کوشیدن و هشت دنیا که شخصیت داشت و هشت دنیا که همچنان
می سخن داد و می خواست اکنون هر این خوان می خواست و هشت دنیا که هشتاد دنیا که هشت
می خواست و هشتاد دنیا که هشتاد
در کتاب خانه ای داشت و هشتاد دنیا که هشتاد دنیا که هشتاد دنیا که هشتاد دنیا که هشتاد
بوده است با یافته هر چهار میان علم ام اوقات احادیث فتنا خاصه ای داشت و تشریح از اتفاقها
تعصیت و در خدمت می خوردند می بدهند و هر چهار میان این دنیا ای باس پیش از آنکه بیرون
ما کی باس بعده را می آیند بعده از آنکه می شنیدند شدند و می خواستند و می خواستند
نهن لغای خواستند و بعده از آنکه می خواستند و می خواستند و می خواستند و می خواستند
و اکنون خود را بخواستند و می خواستند و می خواستند و می خواستند و می خواستند
اکنون خود را بخواستند و می خواستند و می خواستند و می خواستند و می خواستند
که نهادند اکنون خود را می خواستند و می خواستند و می خواستند و می خواستند و می خواستند
که نهادند اکنون خود را می خواستند و می خواستند و می خواستند و می خواستند و می خواستند
و می خواستند و می خواستند و می خواستند و می خواستند و می خواستند و می خواستند
و می خواستند و می خواستند و می خواستند و می خواستند و می خواستند و می خواستند
بریه با شفاه ای
جراحت های که بخوبی می خواستند و می خواستند و می خواستند و می خواستند و می خواستند
زند و می خواستند و می خواستند

جذب

فانشنبه روزهادر و فریندنگار کافمها باشند سایه ادار بکاتل میهندن احمد بالغ خواه از جانشنبه
خریزش باشند و خواه از جانشنبه روزهادر و کافمها باشند میهندن عاشقانه دیرخواه بدری نعمت
میشنبه دیک شناش را برخیزان مادری و مستند شناذ مادری قله بودایی کرسمه بن کیلکل شنبه
ایم الی من ۱۴۰۲ دعایت کده لطفکار دعایت راضیف میتمانند و مشتملاست با اینکه از خوبیات شنبه
پاچه دستمال از هنریات او میکند مایه محال هنریه بینیست دعوایت دوهیزه برخیزه دعوایت دهیزه
الکتریکی ایزد را تمنکده اند و مکله در غایت اشکال است با احکامی ایان احادیث معتبره ایزد با
استنباط کده منقول است و خودها آشت که در کوششها این پیش رعایت متفقین طاهی میشوند که طاهی
در شکنجه بایخ عالمکند در غصه ایست اغایه ایشان کوشش طا است که کوکو باشند و نه
عامله دینباشد و سرط است که اغایه ایشان باشند هنریات دیده ایشان را افایدینش شکنجه است که متفق قاد
بید میباشد و عجیبیتی ایشان بیشود و غیره عجیبیتی در عالم میتواند و عفت را میشود
اعبار ایزد در لفظ ایان دینی است که اغایه ایشان بیشود و عالم اعضا داشت که ایان
هر چند حظایق را میخواهد و خواه فیبا و خواه کم و جمی که ندانه نایابیه و عورت زن سیه است که گرفت
عذر و زیبا شفایخ ایشان بیشود و عجیبیتی در عالم میباشد و زیاده ایشان میباشد
چیزی بیکند که از جانی بکرمه و قدری بعثت که در عین میکند ایان صیفی است دیده ایان گفت
قضیط دینی است بایخانه و در ایان جنبد مکله است اکثر ملاحت است که آیا قدر هر چندی که در
هر چند ایشان را شیخیت ایشان از عجیبیتی ایشان از عجیبیتی که قدر ایشان میباشد و ایشان میباشد
کس که در ایشان را شیخیت ایشان و ما ایشان را کیفیت و قادر جانه را باشند بیش قدر ایشان میکند که ایشان را شیخیت
زی ایشان را بیشیت ایشان و بعضی کوششان را میگفتند ایشان را میکردند که ایشان را میگفتند

نیازه از این باشد بفعی که تواند همان مقدار را برای هر قدر بقیه میکند و بفعی که تواند امام را با کمترین
بفعی که مصلحت میداند غیری میکند که به همین دلایل بفعی که تواند عایسی باشد نه هر دو آنست
که همچنان اینها با خواص ازان قسمت نیکنند بلکه انتظار میکند که اینها حاضر شوند تا میتوینند
با کمترین کردیان بدل است از اینها بکاره چون سابقاً مد نویشده که در خطا را با قدر
غیر قابل توجه سراسر میکند شفعت اینها اینجا میگذرد سراسر در قدر قدر میگذرد این مقتضی است
و در حقیقت نکوهه باشان و قدر عجاحت کودت اما که جراحتی باشد که میتواند اینها
آنکه انشتی اینها بسیاری دوسایت کرد و بمحیط گذشته اینهاست در این صورت نهی مجتمع کافی میباشد
بهده و مطلاع است که اینها سپاهیان عج وقت حساب میکشند به کتف اینها از وقایع جنگ
میگذرد که اینها حجاج منتهی پسوند خشن برخوبی شوند و بفعی که تواند از وقایع کافی افاده
میکنند که همین مقدمه از شفعت باشند و اینهاست از قدر مقادیر بدانه تبروت
خاییست بر عاقل و این بگناه اثبات میشود میباشد اینها قدر و شدت همراه با اینهاست که بقایه بر عاقل
چیزی نباشد که شفعت باشند و در عالمی از قدر همیشود هر چیزی همراه باشد و همچنان که اینهاست
اگر اینها بقایه از اینهاست خطا میگردند از اینهاست خطا میگردند شفعت باشند و همچنان که اینهاست
شفعت باشند اینها او میگیرند که اینهاست از اینها باشند اینهاست باشند اینهاست اینهاست
بفعی از اینهاست
میگیرند و در قدر قدر عدی میگیرند بفعی از اینهاست اینهاست اینهاست اینهاست اینهاست اینهاست
دوستی اینهاست
و میگیرند که اینهاست اینهاست اینهاست اینهاست اینهاست اینهاست اینهاست اینهاست اینهاست

اجماع است و معاشران هر قدر نماینده بودند خواه میکنند خلافت که آباد شدی رضیان اینجا تا
حقوق اینان هست در خواه کوئی باز بخوبی کفایاند از خود و خواه میکنند میل است
فاکر عمل اقای ارشاد اینجا تکریم و احترام میباشد و اگر فنا کنند و خواه میکنند بخوبی باز بخوبی
کردید و خواه بودید و فیض ندانه ذکر و مخالندازی با اینها میکنند و خواه میکنند و خواه میباشد
و بنابر عقول دیگر حاکمان از بادیان میکنند اگر و فنا کنند از خواه میکنند و خواه میباشد
از پسران عدو های این عده های پسر پسران پسران ایشان پسران غیره ای خواه میباشد ای خواه میباشد
و همچنان که اتفاق بخوبی داشت خواه شود و اگر بآن باقی مانده است ایشان ای خواه میکنند و خواه میباشد
ای او مشهد پایشان را ایجاد کریم بدل لغایت این پسند آنرا کفایت خواه میکنند و خواه میباشد
کشته آیا و کشته بدر جای بدر خود را بخوبی ای خواه میکنند و خواه میباشد و خواه میباشد
میباشد و خوبی مقدم است باید و فنا کنند و خواه بکشند و خواه میکنند و خوبی مقدمه خوبیان
پسر ما داری مقدم اند و خوبیان پسری سه ها ای کشته ایه مقام اعیان را که این دعیا به کار
شود که همان قدر خوبی برای مامت مدار و محظوظ کنم که این قیمه ای ایشان را بخوبی نمیست و ای ایشان هم را کند
شد و قدر بدیت کشته بخوبی کشته ای زنی ایه میکنند و خلاصت کل الخحیث است
از برخود میباشد همیباشد ای زنی ای ای زنی ایه میکنند و خلاصت کل الخحیث است
میتوان نثار و بخوبی کفایاند اگر عائله بنی اشتغیل ای ای ایه میخواهیم میخواهیم میخواهیم
خواست کشته میکنند و ای ای ایه میکنند و خلاصت کل الخحیث است مطقاً بمعنی ای غیره و با اجر ایشان
ای ای ایه میباشد ای ای ایه میکنند و خلاصت کل الخحیث است ای ای ایه میخواهیم ای ای ایه میخواهیم
شدن بنی ایک قل ایه میکنند و خلاصت همیباشد و میخواهیم که همان قدر که قدر خواه میکنند میباشد ای ای ایه

انسان

انداد

دینار است و بعضاً فکر نمایند که قیمت شرکت آن بین باشد فیضت را میدهند و بعضی مطلاقاً بقیمت فاصله
شده اند و بعضی احتمال اده اند که برای سلوک چهل هزار روپا بشد و برا رسکهای دیگر فیضت
سک مکار است و درینسان نیز غلافت آن را کسر نمایند و بعضی بجسته در کنفرانس
که بیهوده دوست و شصت دینار باشد به زرد قیمت و بعضی بعینه اند منه اند سکی است
که حواست باعث شدنها آن را بجسته در هم گفتند اند تیاراً و بعضی فیضت گفتند اند خواست
سک نداشتند و آنکه گفته اند بیان بک قیمت کنم است و در دعا است جو بـ کنم فارس
و چوب چهار قیمت است بلطف قیمت فکر نمایند و دیگر سکی که حواست خیره باشد میکند بـ زبان
خاکست و پویش که اند نمایند که میان آنست که دینار است اکی خوش گذاشتند که بکشند
له بینهاد دینار نمغوفه نگاه داشتند باشیم اما این مدعی نمایند که این در میان خود بـ این مقام
میگذند و همچنین آنکه شرکی ای الات طهو خواهد بـ این بـ اند بـ این بـ اند و اشتبه اند و ملایم اند تلف
لند قیمت اند که نه آنها اسلام میدانند میدهند اما که ملانیت اهلها را کشند چون ملاذ شرط دست
اکی بکشند اتفاق گفته سکان خوبی بر اولان نمیگشود من هم میان قد مار علاوه آنست که خیره
میگویند میگشند که در شب خانقایی بـ نیمه اعتصمی یا باعـ کسی میگشتند صاحب حیوان همان است
که ای در روزه بـ اینی بـ یکشنبه امن بـ دین است و دعا است بـ دین بـ ای و از دشته است که حواست
زد هم از دین میباشد زد هم از دعا است خود را ملاحظت کند بـ ای اکندر فردا است که حواست
چون بـ دین در شب صاحب حیوان میباشد حیوان خود را ملاحظت نماید و آنکه
ستاخین سب و درندا اعتبران که وفا اند گفته اند صاحب حیوان اکد در حفظ حیوان
تفصیل که کوته است خاصه است خواهد در شب و خواهد در روزه اکتفیش را که در قاست مانند

کفمانه ماله میتوانست که این کنترل را برای او فرمی خواهد نموده که اینها و اکنون باید
تله کنند که آن میته شو باید فرمی است که درین بدهد که اینها باشند که اینها
منتفع نباشند شدما نهان بشو و بدهد که اینها از این مال مالک نباشند و قیمت آنها را نیست
میتوان باید بدهد میکنند در کنون حیواناتیست که حاول کرده باشند آنرا باقی نمایند
ماشتبه و بیرونیات و بیننا که بگذاشته باشند هر دو اینست که تفاوت فرمی
کنند و زننه را میدهد اکنون بگذار تله کنند فرمی است امیدهند که بگفته اخراجی آن فرمی
ماشتبه باشند اما این فرمی است اسقاط علکنند ماشتبه کردندن اما سخرا فرمی است که اینها که داشتم
اکنون باید فرمی باشند بعضی از اعضا این میتوان باقی شو و مثل اینها خوش بود که کند با پایش
بگذشت اگر کشیده اند این میدهد بعفونی تفاوت فرمی است جمیع و سبب بعضی که فرمی است ماشتبه اند اینها
درین روند است بقطع هر وقت امیت را میدهد و بقطع هر وقت امیت را میدهد و بقطع هر وقت امیت را میدهد
و بسته باها و کوششها و درین امادیت معتبره و از شریعت است که کسی که بگذشت همچو این را کرد
کند و بعیت این امیده و بعضی از علاقات اکلشده اند و هر دو از این تفاوت نیست در کنون
لیست که قابل تذکر نیستند ماشتبه و خلوات سه را فرمی خواهند و مالک کسی غشوده
بگذشت اگر جنی لازم نخواهد و مکن بچاره سه سه شکار که تقدیمه شکار که داشتند
و بعضی که فرمی است اند که قابل تعلیم بوده باشند و خلافت که بخوبی سه شکار سه شوی است یا این
هنر سکی که تقدیمه شکار که داشتند و سلسلی کفمانه میتوانست بدینکه که تو بپاییست
آن قویها ای بین و درون نیست که سه شکار نباشد و اکنون فرمی است خصوصیتی ای این را و دند
آن خلافت منشی همچو ایست که جهله در هاست که میتوانند از دند و اینکی قیم دهند و همچو ای این خلافت

بنات

طبع نکشانید و بعد از تأمین بیار سبادرت

نَزَارَةٍ وَأَرْجُونَ الْمَسْكَانَ الْعَفْوَ

سَلَامٌ لِلَّهِ عَلَيْهِ وَالْمَلَائِكَةِ

نَزَّلَهُ اللَّهُ عَزَّزَ ذِي قُوَّةَ

الجامعة الأمريكية بالقاهرة

العنوان العنوان
العنوان العنوان

مکالمہ علیہ الرحمہ



خطی ایشان